فهرست‌نویسی پیش از انتشار: توسط انتشارات امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام.

مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -
پیام امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام: شرح تازه و جامعی بر نهج‌البلاغه / مکارم شیرازی؛ با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان. - قم: انتشارات امام علی بن ابی‌طالب(ع) - ۱۳۹۰.
ج. (دوره)
ISBN: 978-964-533-044-1
ISBN: 978-964-533-160-1

فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه.
ج. ۱۳ (چاپ اول: ۱۳۹۰)
۱. علی بن ابی‌طالب(ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. -- نهج البلاغه -- نقد و تفسیر. ۲. علی بن ابی‌طالب(ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. -- گفتار حکیمانه. ۳. علی بن ابی‌طالب(ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. -- کلمات قصار. الف. علی بن ابی‌طالب(ع) امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. ب. عنوان. ج. عنوان: نهج‌البلاغه. شرح. د. عنوان: شرح تازه و جامعی بر نهج‌البلاغه.
۹ پ ۷ م / BP۳۸/۰۲ ۲۹۷/۹۵۱۵

با همکاری دانشمندان محترم حجج اسلام آقایان:
محمّدرضا آشتیانی - محمّدجواد ارسطا - سعید داودی - احمد قدسی و سید عبدالمهدی توکل

ناشر برتر
نوزدهمین نمایشگاه بین المللی کتاب تهران

پیام امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام / ج ۱۰

تألیف: **آیة الله العظمی مکارم شیرازی و همکاران**
تیراژ: **۵۰۰۰ نسخه**
نوبت چاپ: **اوّل**
صفحه و قطع: **۸۲۳ صفحه / وزیری**
تاریخ انتشار: **۱۳۹۰**
چاپخانه: **سلیمانزاده**
ناشر: **انتشارات امام علی بن ابی‌طالب(ع)**
شابک: ۱-۱۶۰-۵۳۳-۹۶۴-۹۷۸



قم - ابتدای خیابان شهدا - کوی آمار (۲۲) - پلاک ۱۵
تلفن: ۷۷۳۲۴۷۸ دورنگار: ۷۸۴۰۰۹۹
www.imamalipub.ir
قیمت: **۸۰۰۰ تومان**

۴۵

وَمِنْ كِتابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

إِلىٰ عُثْمٰانِ بْنِ حُنَيْفٍ الأَنْصٰارِيِ ـ وَكٰانَ عٰامِلُهُ عَلَى الْبَصْرَةِ وَقَدْ بَلَغَهُ أَنَّهُ دُعِيَ إِلىٰ وَليمَةِ قَوْمٍ مِنْ أَهْلِهٰا، فَمَضىٰ إِلَيْهٰا ـ قَوْلُهُ

از نامه‌های امام علیه السلام

به عثمان بن حنیف انصاری، فرماندار بصره، است، بعد از آنکه خبر به آن حضرت رسید که به میهمانی جمعی (از مرفهین) اهل بصره دعوت شده و او هم در آن میهمانی شرکت کرده است.[۱]

نامه در یک نگاه

این نامه از نامه‌های بسیار مهم نهج‌البلاغه است که درس‌های فراوانی به همهٔ پویندگان راه حق و مخصوصاً زمامداران و مسئولان کشورهای اسلامی می‌دهد

---

۱. **سند نامه:**

نویسندهٔ کتاب مصادر نهج‌البلاغه تصریح می‌کند که بخشی از این نامه را پیش از مرحوم سید رضی، صدوق در کتاب امالی خود آورده است. شایان توجّه است که ابن ابی‌الحدید در شرح این نامه در چند مورد می‌گوید: در روایت دیگری چنین و چنان آمده که نشان می‌دهد منبع دیگری در اختیار داشته و این عبارات متفاوت

←

و شامل چند بخش است:

۱. ابتدا امام علیه السلام به مخاطب خود که عثمان بن حنیف؛ فرماندار بصره است خبر می‌دهد که گزارش شرکت او در میهمانی یکی از اشراف بصره به او رسیده است. در ضیافتی که فقط ثروتمندان حضور داشتند و سفره‌ای پرنعمت و رنگارنگ بوده است، حضرت او را به جهت شرکت در چنین ضیافتی سرزنش می‌فرماید.

۲. در بخش دوم به او یادآور می‌شود که هر کس باید در زندگی، پیشوا و رهبری داشته باشد. آن‌گاه زندگی خودش را به عنوان پیشوا و رهبر برای او شرح می‌دهد که چگونه به دو جامهٔ کهنه و دو قرص نان اکتفا کرده و ثروتی نیز برای خود نیندوخته است؛ ولی تأکید می‌فرماید: من انتظار ندارم که همچون من زندگی کنی. انتظار من این است که ساده‌زیستی و تقوا و پرهیزکاری را فراموش نکنی.

۳. در بخش دیگری از این نامه به داستان فدک اشاره می‌فرماید و می‌گوید: تنها چیزی که از ثروت دنیا در دست ما بود، فدک بود که آن را هم حسودان و دشمنان اهل‌بیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از دست ما گرفتند؛ هر چند من نیازی به فدک و غیر فدک ندارم. پایان زندگی همگی ما مر و سرانجام خانهٔ ما گوری تنگ و تاریک است.

۴. در بخش دیگری به این نکتهٔ مهم اشاره می‌کند که ساده‌زیستی من از آن‌رو

← را از آنجا نقل می‌کرده است. حتی در یک مورد تعبیر می‌کند که گروهی فلان عبارت این جمله را چنین نقل کرده‌اند که تعبیر به گروهی قابل تأمل است. اضافه بر اینها بخش‌هایی از این نامه، بعد از سیّد رضی در کتاب‌های متعدّدی مانند خرائج قطب راوندی و روضة الواعظین فتال نیشابوری و المناقب ابن شهر آشوب و ربیع‌الابرار زمخشری با تفاوت‌هایی نقل شده است. این تفاوت‌ها نشان می‌دهد که آنها نیز منابع دیگری در اختیار داشته‌اند (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۳۷۳).

این نامه را «برّی» (متوفای قرن ۷) نیز در کتاب الجوهرة فی نسب الامام علی، ص ۸۱، با اضافاتی آورده است.

نیست که امکان برخورداری از مواهب مادی دنیا را ندارم، بلکه به آن دلیل است که وظیفهٔ خطیر رهبری مردم را بر عهده دارم و این موقعیت ایجاب می‌کند که در سختی‌ها و تلخی‌های زندگی با ضعیف‌ترین مردم شریک باشم؛ شبانگاه سیر نخوابم در حالی که در گوشه و کنار کشور اسلام گرسنه‌ای سر به بالین بگذارد.

۵. در بخش دیگری پاسخ به این سؤال می‌دهد که ممکن است بعضی بگویند اگر علی بن ابی طالب چنین غذای ساده‌ای داشته باشد باید چنان ضعیف باشد که نتواند در میدان جنگ آن شجاعت‌ها و رشادت‌ها را نشان دهد؛ ولی آگاه باشید درختان بیابانی که از آب و غذای کمتری استفاده می‌کنند چوب‌های محکم‌تری دارند.

۶. در آخرین بخش این نامه (که مرحوم سید رضی بعد از حذفِ بعضی از قسمت‌ها به نقل آن پرداخته است)؛ امام‌علیه‌السلام دنیا را مخاطب قرار داده و آن را به شدت از خود می‌راند و از زرق و برق دنیا اعلام بیزاری می‌کند. آن‌گاه پس از ستایش کسانی که مسئولیت‌های واجب خود را در پیشگاه الهی انجام داده و به عبادت و شب‌زنده‌داری می‌پردازند بار دیگر عثمان بن حنیف را مخاطب قرار داده و او را به تقوای الهی و ساده‌زیستی فرا می‌خواند تا از آتش دوزخ رهایی یابد.



بخش اوّل

أَمَّا بَعْدُ، يَا ابْنَ حُنَيْفٍ: فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رَجُلاً مِنْ فِتْيَةِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ دَعَاكَ إِلَى مَأْدُبَةٍ فَأَسْرَعْتَ إِلَيْهَا تُسْتَطَابُ لَكَ الْأَلْوَانُ، وَتُنْقَلُ إِلَيْكَ الْجِفَانُ! وَمَا ظَنَنْتُ أَنَّكَ تُجِيبُ إِلَى طَعَامِ قَوْمٍ، عَائِلُهُمْ مَجْفُوٌّ، وَغَنِيُّهُمْ مَدْعُوٌّ. فَانْظُرْ إِلَى مَا تَقْضَمُهُ مِنْ هَذَا الْمَقْضَمِ فَمَا اشْتَبَهَ عَلَيْكَ عِلْمُهُ فَالْفِظْهُ، وَمَا أَيْقَنْتَ بِطِيبِ وُجُوهِهِ فَنَلْ مِنْهُ.

ترجمه

اما بعد (از حمد و ثنای الهی) ای پسر حنیف! به من گزارش داده‌اند که مردی از جوانان (ثروتمند و اشرافی) اهل بصره تو را به سفرهٔ رنگین میهمانی خود فراخوانده و تو نیز (دعوتش را پذیرفته‌ای و) به سرعت به سوی آن شتافته‌ای در حالی که غذاهای رنگارنگ و ظرف‌های بزر طعام یکی از پس از دیگری پیش روی تو (به وسیلهٔ خادمانش) قرار داده می‌شد. من گمان نمی‌کردم تو دعوت جمعیتی را قبول کنی که نیازمندشان (از نشستن بر سر آن سفره) ممنوع باشد و (تنها) ثروتمندشان دعوت شود. به آنچه در دهان می‌گذاری و می‌خوری بنگر، آنچه حلال بودنش برای تو مشکوک باشد از دهان فرو افکن و آنچه را به پاکی و حلال بودنش یقین داری تناول کن.

شرح و تفسیر

دعوت نمایندهٔ امام به میهمانی پرزرق و برق!

امام علیه السلام در بخش اوّل این نامه عثمان بن حنیف انصاری را که از اصحاب با فضیلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بود و از سوی امیرمؤمنان علی علیه السلام به فرمانداری بصره

انتخاب شده بود مخاطب ساخته و در تعبیراتی سرزنش‌آلود می‌فرماید: «اما پس (از حمد و ثنای الهی) ای پسر حنیف! به من گزارش داده‌اند که مردی از جوانان (ثروتمند و اشرافی) اهل بصره تو را به سفرهٔ رنگین میهمانی خود فراخوانده و تو نیز (دعوتش را پذیرفته‌ای و) به سرعت به سوی آن شتافته‌ای در حالی که غذاهای رنگارنگ و ظرف‌های بزرگ طعام یکی از پس از دیگری پیش روی تو (به وسیلهٔ خادمانش) قرار داده می‌شد»؛ (**أَمَّا بَعْدُ، يَا ابْنَ حُنَيْفٍ: فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رَجُلاً مِنْ فِتْيَةِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ دَعَاكَ إِلَى مَأْدُبَةٍ فَأَسْرَعْتَ إِلَيْهَا تُسْتَطَابُ لَكَ**[1] **الْأَلْوَانُ، وَتُنْقَلُ إِلَيْكَ الْجِفَانُ!**).

«**فِتْيَة**» جمع فتی در اصل به معنای جوان نوخواسته و شاداب است و گاهی به افراد صاحب سن و سالی که دارای زندگی پرنشاطی هستند نیز اطلاق می‌شود و در اینجا به معنای اشراف است.

«**مَأْدُبَة**» از ریشهٔ «ادب» به معنای دعوت‌های رسمی و قابل توجّه است که در آن آداب رعایت می‌شود.

«**جِفَان**» جمع جَفْنة (بر وزن وزنه) به معنای ظرف‌های بزرگ غذاخوری است. این تعبیر نشان می‌دهد که مجلس مورد نظر در این نامه مجلس گسترده‌ای بوده که گروهی از اشراف در آن دعوت داشتند و انواع غذاها بر سر سفره آماده بوده است.

آن‌گاه امام علیه السلام می‌افزاید: «من گمان نمی‌کردم تو دعوت جمعیتی را قبول کنی که نیازمندشان (از نشستن بر سر آن سفره) ممنوع باشد و (تنها) ثروتمندشان دعوت شود»؛ (**وَمَا ظَنَنْتُ أَنَّكَ تُجِيبُ إِلَى طَعَامِ قَوْمٍ، عَائِلُهُمْ**[2] **مَجْفُوٌّ**[3]**، وَغَنِيُّهُمْ مَدْعُوٌّ**).

---

۱. جملهٔ «**تُسْتَطَابُ لَكَ**» به این معناست که انواع خوب (از غذاهای رنگارنگ) برای تو طلب می‌شود. از ریشهٔ «**طیب**» به معنای خوب و پاکیزه و لذیذ گرفته شده است.

۲. «**عائل**» به معنای عائله‌دار نیازمند است.

۳. «**مَجفوّ**» به معنای محروم است و کسی که در حق او جفا شده است.

امام علیه السلام عیب بزر   این سفره را انحصاری بودن آن برای اغـنیا ذکـر کـرده است. اگر غذاهای رنگارنگ منحصر به آنها نبود و گرسنگان و نیازمندان هم از آن بهره می‌گرفتند، اشکال بسیار کمتری داشت، بنابراین پرزرق و برق بودن و استفاده از انواع غذاهای گوناگون از یک‌سو و محروم بودن مستمندان از سوی دیگر ایراد مهم آن سفره بوده است که اگر والی بودن عثمان بن حنیف را بر آن بیفزاییم اشکال آن بیشتر می‌گردد.

از ادامهٔ بحث استفاده می‌شود که این سفره ایراد چهارمی هـم داشـته و آن وجود اموال مشتبه به حرام در آن بوده است، زیرا در ادامه می‌فرماید: «به آنچه در دهان می‌گذاری و می‌خوری بنگر، آنچه حلال بودنش برای تو مشکوک باشد از دهان فرو افکن و آنچه را به پاکی و حلال بودنش یقین داری تناول کن»؛ (**فَانْظُرْ إِلَى مَا تَقْضَمُهُ**[1] **مِنْ هَذَا الْمَقْضَمِ فَمَا اشْتَبَهَ عَلَيْكَ عِلْمُهُ فَالْفِظْهُ**[2]**، وَمَا أَيْقَنْتَ بِطِيبِ وُجُوهِهِ فَنَلْ مِنْهُ**).

این نکته قابل توجّه است که امام علیه السلام به قدری مراقب کارگزاران خود بـوده و در حرکات و رفتار آنها دقت می‌کرده که کوچک‌ترین نقطه ضـعفی نـداشـته باشند تا جایی که حتی شرکت در یک مهمانی نامناسب را بر آنها خرده می‌گرفته و با نامهٔ بلندبالایی مملوّ از نصایح مختلف به آنها هشدار می‌داده و نـصیحت می‌فرموده است. کاری که شاید در هیچ جای دنیا معمول نبوده و نیست.

در میان نامه‌های امام علیه السلام به کارگزاران خود این قبیل نامه‌ها کم نیست و همگی نشان می‌دهد که امام علیه السلام نهایت تدبیر را در امر کشورداری رعایت می‌کرده است.

نکتهٔ دیگر اینکه نظر مبارک امام علیه السلام این است که حاکمان و مقامات برجستهٔ

---

۱. «**تَقْضِمُه**» از ریشهٔ «**قَضْم**» بر وزن «**فهم**» به معنای جویدن و گاه به معنای خوردن است و «**مَقْضَم**» به غـذایـی که به دهان می‌گذارند اطلاق می‌شود.

۲. «**فَالْفِظْهُ**» از ریشهٔ «**لَفْظ**» به معنای بیرون افکندن از دهان است و الفاظ را بدین جـهت الفـاظ مـی‌گویند کـه گویی از دهان بیرون افکنده می‌شوند.

حکومت اسلامی همیشه در کنار مردم و توده‌های مستضعف باشند و به مرفهان بی‌درد که توقعشان از همه بیشتر و یاریشان به هنگام یاری دادن از همه کمتر است، هرگز اهمّیّتی ندهند. تجربه نشان داده که در مواقع بحرانی تنها گروه اوّل مدافعان سرسخت و ایثارگران بی‌منّتند.

نکته

عثمان بن حنیف کیست؟

در کتاب الاعلام زرکلی آمده است که عثمان بن حنیف از صحابهٔ پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، در غزوهٔ احد و پس از آن شرکت داشت و در عصر خلیفهٔ دوم به موجب تقوا و پاکدامنی خاصی که داشت مأمور اندازه‌گیری سرزمین‌های خراجی عراق و سپس والی بصره شد. هنگامی که فتنهٔ جمل رخ داد انصار عایشه به او پیشنهاد کردند که همراه آنها بر ضد علی علیه السلام بجنگد (در حالی که او والی بصره بود). او از این کار خودداری کرد. طرفداران عایشه تمام موی سر و صورت و ابروهای او را کندند و با همان حال نزد عایشه بردند. او گفت: رهایش کنید. عثمان بن حنیف خدمت علی علیه السلام آمد و در جنگ جمل همراه آن حضرت بود. سپس ساکن کوفه شد و در دوران خلافت معاویه چشم از جهان فرو بست.[۱] بعضی نیز گفته‌اند که در زمان خلافت معاویه در مدینه از دنیا رفت.

جالب اینکه در کتاب استیعاب ابن عبد البر آمده است: هنگامی که عراق فتح شد، خلیفهٔ دوم با یارانش مشورت کرد چه کسی مصلحت است به عراق برود و والی آنجا باشد؟ همگی بالاتفاق گفتند: عثمان بن حنیف مناسب است و افزودند که او می‌تواند بیش از این را هم اداره کند، زیرا بصیرت و عقل و معرفت و تجربهٔ فراوانی دارد.[۲]

---

۱. الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۲۰۵.

۲. استیعاب، ج ۳، ص ۸۹.

در کتاب مستدرکات علم رجال الحدیث آمده است که او و برادرش، سهل بن حنیف در زمرهٔ دوازده نفری بودند که به ابو بکر ایراد کردند و اعمال او را زیر سؤال بردند. سپس می‌افزاید: عثمان و برادرش سهل جزء مأموران خاص علی علیه السلام (شرطة الخمیس) بودند که امام علیه السلام بهشت را برای آنان تضمین کرد.[۱]

در اسد الغابه آمده است که عثمان بن حنیف می‌گوید: در محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم، مرد نابینایی خدمتش آمد عرض کرد دعا کن خدا چشم من را به من باز گرداند. فرمود: چگونه است تو را به حال خود رها کنم؟ عرض کرد نه و چند بار اصرار کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: وضو بگیر و دو رکعت نماز بخوان و بگو: «**اللّهُمّ إنّی أسْئَلُكَ وَأتَوَجَّهُ إلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّكَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ يا مُحَمَّدُ إنّي تَوَجَّهْتُ بِكَ إلىٰ رَبّي في حٰاجَتي هٰذِهِ لِتَقْضِىَ لي اللّٰهُمَّ فَشَفِّعْهُ فيّ**؛ خداوندا من از تو تقاضا می‌کنم و به محمد پیامبرت، پیامبر رحمت متوسل می‌شوم. ای محمد من در حاجتی که به سوی پروردگارم دارم به تو متوسّل می‌شوم که این حاجتم را بر آوری خداوندا او را شفیع من قرار بده. بعد از این دعا خداوند نور چشمانش را به او باز گرداند».[۲]

این سخن را با سخنی از امام علی بن موسی الرضا (طبق نقل رجال مامقانی) پایان می‌دهیم. امام علیه السلام فرمود: عثمان بن حنیف از کسانی بود که بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام وفادار ماند و هیچ‌گونه تغییری به مسائل خود نداد.[۳]

* * *

۱. مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۲۱۳.

۲. اسدالغابة، ج ۳، شرح حال عثمان بن حنیف، شمارهٔ ۳۵۷۱. شبیه همین معنا در مسند احمد، ج ۴، ص ۱۳۸ و مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۵۱۹ آمده است. حاکم بعد از نقل این حدیث می‌گوید: این حدیث صحیح السندی است، هرچند بخاری و مسلم آن را نقل نکرده‌اند (ای کاش مخالفان نادان توسّل، حدّاقل به مبانی روایی خود مراجعه می‌کردند تا بدانند چه اندازه در اشتباهند).

۳. رجال مامقانی، شرح حال عثمان بن حنیف.

بخش دوم

أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَاماً، يَقْتَدِي بِهِ وَيَسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ؛ أَلَا وَإِنَّ إِمَامَكُمْ قَدِ اكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطِمْرَيْهِ، وَمِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصَيْهِ. أَلَا وَإِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ، وَلَكِنْ أَعِينُونِي بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ، وَعِفَّةٍ وَسَدَادٍ. فَوَ اللهِ مَا كَنَزْتُ مِنْ دُنْيَاكُمْ تِبْراً، وَلَا ادَّخَرْتُ مِنْ غَنَائِمِهَا وَفْراً، وَلَا أَعْدَدْتُ لِبَالِي ثَوْبِي طِمْراً، وَلَا حُزْتُ مِنْ أَرْضِهَا شِبْراً، وَلَا أَخَذْتُ مِنْهُ إِلَّا كَقُوتِ أَتَانٍ دَبِرَةٍ، وَلَهِيَ فِي عَيْنِي أَوْهَى وَأَوْهَنُ مِنْ عَفْصَةٍ مَقِرَةٍ.

ترجمه

آگاه باش! هر مأمومی امام و پیشوایی دارد که باید به او اقتدا کند و از نور دانش او بهره گیرد. (تو باید به امام و پیشوای خود نگاه کنی) بدان امام شما از دنیایش به دو جامهٔ کهنه و از غذاهایش به دو قرص نان قناعت کرده است. آگاه باش که شما نمی‌توانید این چنین باشید، و این زندگی را تحمّل کنید (من شما را از آن معاف می‌کنم) ولی مرا با پرهیزگاری و تلاش (برای پاک زیستن) و عفت و پیمودن راهِ درست یاری دهید. به خدا سوگند! من هرگز از ثروت‌های دنیای شما چیزی از طلا و نقره نیندوخته‌ام و از غنایم و ثروت‌های آن مالی ذخیره نکرده‌ام و برای این لباس کهنه‌ام بدلی مهیا نساخته‌ام و از اراضی این دنیا حتی یک وجب به ملک خود در نیاورده‌ام و از خوراک آن جز به مقدار قوت ناچیز چهارپای مجروحی در اختیار نگرفته‌ام. این دنیا در چشم من بی‌ارزش‌تر و خوارتر از شیرهٔ تلخ درخت بلوط است!

شرح و تفسیر

هرگز چیزی از دنیا نیندوختم

امام علیه السلام برای بیدار ساختن عثمان بن حنیف و امثال او در این بخش از نامهٔ خود به چند نکتهٔ مهم اشاره می‌کند. نخست می‌فرماید: «آگاه باش! هر مأمومی امام و پیشوایی دارد که باید به او اقتدا کند و از نور دانش او بهره گیرد»؛ (**أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَاماً، يَقْتَدِي بِهِ وَيَسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ**).

اشاره به اینکه انسان در این مسیر پر پیچ و خم زندگی مادّی و معنوی نمی‌تواند یله و رها باشد، بلکه یا باید خودش با تمام شرایط لازم پیشوای خلق باشد یا از پیشوای شایسته‌ای پیروی کند و گر نه در این بیابان هولناک زندگی به بیراهه خواهد افتاد و سرگردان می‌شود.

آن‌گاه می‌افزاید: «(تو باید به امام و پیشوای خود نگاه کنی) بدان امام شما از دنیایش به دو جامهٔ کهنه و از غذاهایش به دو قرص نان قناعت کرده است»؛ (**أَلَا وَإِنَّ إِمَامَكُمْ قَدِ اكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطِمْرَيْهِ**[1]**، وَمِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصَيْهِ**[2]).

معروف این است که آن دو جامه از کرباس و آن دو قرص نان از جوی (سبوس ناگرفته بود) که خوارک روزانهٔ آن حضرت را تشکیل می‌داد یکی را ظهر و دیگری را شام میل می‌کرد. این در واقع اقتدا به رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که پیشوای امام علیه السلام محسوب می‌شد، همان‌طور که در حدیث آمده است: «**إِنَّ رَسُولَ اللهِ مَا اتَّخَذَ قَمِيصَينِ وَلَا إِزَارَيْنِ وَلَا زَوْجَيْنِ مِنَ النِّعَالِ**؛ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هرگز دو پیراهن و دو زیرجامه و دو جفت کفش برای خود تهیّه نکرد (بلکه همیشه برای

---

۱. «**طِمْر**» به معنای جامهٔ کهنه است و در اصل از ریشهٔ «**طَمْر**» بر وزن «**امر**» گرفته شده که به معنای پوشاندن است در اینجا امام علیه السلام آن را به صورت تثنیه آورده تا یکی اشاره به پیراهن و دیگری به زیرجامه باشد.

۲. «**قُرص**» در اصل به معنای هر شیء گرد و مدوری است و لذا در مورد خورشید و ماه به کار می‌رود و نان‌های گرد و مدور را نیز به همین جهت قرص نان می‌گویند و تثنیهٔ آن در عبارت امام علیه السلام اشاره به خوراک یک روز است، زیرا بسیاری از مردم در آن زمان فقط دو بار در شبانه روز غذا می‌خوردند.

خود یک دست از آنها را داشت)».[۱]

برخلاف دنیاپرستان و اشراف، که گاه ده‌ها نوع لباس یا کفش دارند، و حتی بعضی مقیدند یک دست لباس را تنها چند روز بپوشند سپس آن را کنار بگذارند و گاه در هنگام نقل و انتقالِ منازلشان، صندوق‌ها و چمدان‌های زیادی لباس‌های آنها را جابه‌جا می‌کند. اما سفره‌های رنگینِ آنها خود داستان دیگری دارد.

آن‌گاه از آن جهت که امام علیه السلام می‌داند کمتر کسی پیدا می‌شود که بتواند به چنین زندگی تن در دهد به‌خصوص کسانی که مانند فرمانداران و صاحب‌منصبان، امکانات فراونی در اختیار دارند به این نکته می‌پردازد که: «آگاه باش که شما نمی‌توانید این چنین باشید، و این زندگی را تحمّل کنید (من شما را از آن معاف می‌کنم) ولی مرا با پرهیزکاری و تلاش (برای پاک زیستن) و عفت و پیمودن راهِ درست یاری دهید»؛ (**أَلَا وَإِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ، وَلَكِنْ أَعِينُونِي بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ، وَعِفَّةٍ وَسَدَادٍ**).

اشاره به اینکه شما از آن زندگی سخت‌گیرانه و زاهدانۀ شدید معاف هستید؛ ولی چهار چیز را فراموش نکنید که با انجام آنها در واقع به من کمک کنید تا حکومت اسلامی را در این کشور پهناور اسلام سامان بخشم.

نخست توصیه به «ورع» می‌کند که در واقع به معنای تقوای در سرحد عالی است. سپس به «اجتهاد» یعنی تلاش و کوشش در راه حفظ عدالت و حمایت از محرومان و سوم «عفت» که به معنای خویشتن‌داری در برابر شهوات مختلف است و چهارم «سداد» که انتخاب راه صحیح و مستقیم و پرهیز از بیراهه‌هاست. به یقین اگر مسئولان کشور اسلامی این چهار صفت را در خود جمع کنند و زندگی آنها همچون زندگی مردم متوسط باشد و نه بیشتر، همه چیز رو به راه می‌شود و توده‌های مردم از حکومت راضی خواهند شد.

---

۱. فی ظلال نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۱۶.

سپس اشاره به نکتهٔ سومی می‌کند تا درس عبرتی برای همهٔ کارگزاران حکومت او باشد می‌فرماید: «به خدا سوگند! من هرگز از ثروت‌های دنیای شما چیزی از طلا و نقره نیندوخته‌ام و از غنایم و ثروت‌های آن مالی ذخیره نکرده‌ام و برای این لباس کهنه‌ام بدلی مهیا نساخته‌ام و از اراضی این دنیا حتی یک وجب به ملک خود در نیاورده‌ام و از خوراک آن جز به مقدار قوت ناچیز چهارپای مجروحی در اختیار نگرفته‌ام»؛ (**فَوَ اللهِ مَا كَنَزْتُ مِنْ دُنْيَاكُمْ تِبْراً**[1]**، وَلَا ادَّخَرْتُ مِنْ غَنَائِمِهَا وَفْراً**[2]**، وَلَا أَعْدَدْتُ لِبَالِي ثَوْبِي طِمْراً، وَلَا حُزْتُ مِنْ أَرْضِهَا شِبْراً، وَلَا أَخَذْتُ مِنْهُ إِلَّا كَقُوتِ أَتَانٍ دَبِرَةٍ**).

اشاره به اینکه چنان نیست که مانند بعضی از دنیا پرستان کج اندیش نخورم و نپوشم، بلکه ابلهانه ذخیره کنم؛ ظاهر و باطن من یکی است نه در ظاهر مالی دارم و نه در باطن، نه ریاکارم و نه ظاهرساز.

شایان توجّه است که امام علیه السلام امکانات دنیای مادی را در چهار چیز خلاصه فرموده: یکی طلا و نقره که به صورت درهم و دینار ذخیره می‌کردند و با آن دل خوش بودند. دیگر اموال مختلفی که سرمایهٔ آنها محسوب می‌شد؛ مانند اسب‌ها و شتران و وسایل پر زرق و برق منزل و فرش‌ها و فراش‌ها. سوم لباس‌های رنگارنگ و چهارم زمین‌های زراعتی و باغ‌ها و خانه‌ها و قصرها. امام علیه السلام می‌فرماید: به سراغ هیچ‌یک از اینها نرفتم (در حالی که توان آن را داشتم).

تعبیر اخیر امام علیه السلام که از نهایت تواضع و زهد آن حضرت خبر می‌دهد برای آن است که مخاطب یا مخاطبانش این مسألهٔ مهم را جدی بگیرند و آلودهٔ زندگی‌های پرزرق و برق اشرافی گناه‌آلود نشوند و با نیازمندان و مستمندان محروم مواسات کنند.

---

۱. «تِبْر» به معنای قطعات طلا و نقره است پیش از آنکه آن را به صورت شمش یا زینت آلات در آورند.

۲. «وَفْر» به گفتهٔ ارباب لغت، مال فراوان است از ریشهٔ «وفور» به معنای فزونی و فراوانی گرفته شده و گاه به هر چیز فراوان اطلاق می‌شود.

«**أَتَانٍ دَبِرَةٍ**» به چهارپایی گفته می‌شود که از کثرت کار و زحمت کشیدن پشت او مجروح شده و به همین دلیل نسبت به تغذیه بی‌میل است (توجّه داشته باشید که در بعضی از نسخه‌های نهج‌البلاغه این جمله و جملهٔ بعد نیامده است و جمعی از شارحان نیز به تفسیر آن نپرداخته‌اند).

در پایان این بخش، امام علیه السلام برای اینکه بی‌ارزش بودن دنیا در نظرش را کاملاً برای همگان مجسم کند تعبیر پرمعنایی دارد می‌فرماید: «این دنیا در چشم من بی‌ارزش‌تر و خوارتر از شیرهٔ تلخ درخت بلوط است!»؛ (**وَلَهِيَ فِي عَيْنِي أَوْهَى وَأَوْهَنُ مِنْ عَفْصَةٍ**[1] **مَقِرَةٍ**[2]).

توضیح اینکه درخت بلوط انواع و اقسامی دارد؛ یکی از آنها دارای میوهٔ تلخی است که در فارسی به آن «مازو» می‌گویند که هم تلخ است و هم گَس و به دلیل گس بودن در دباغی برای محکم ساختن چرم از آن استفاده می‌کنند.

بدیهی است خوردن چنین دانه‌ای بسیار ناگوار و تنفر آمیز است و هر کس در دهان بگذارد فوراً آن را بیرون می‌افکند. این تشبیه یکی از رساترین تشبیهات نهج‌البلاغه دربارهٔ دنیاست که امام علیه السلام باطن و حقیقت آن را در قالب این مثال مجسم ساخته است و قریب به آن در عبارات دیگر نهج‌البلاغه خواهد آمد.

* * *

---

۱ . «**عَفْصَة**» گاه به درخت بلوط گفته می‌شود و گاه به ثمرهٔ آن که مازو نام دارد و این ماده شیرابه‌ای است که از آن ترشح می‌کند و علاوه بر تلخی حالت قابضیت دارد.

۲ . «**مَقِر**» گاه به معنای تلخ و گاه به معنای ترش می‌آید و در اینجا همان معنای تلخی مراد است و تأکیدی است بر مفهوم «**عَفْصَة**».

بخش سوم

بَلَی! كَانَتْ فِي أَيْدِينَا فَدَكٌ مِنْ كُلِّ مَا أَظَلَّتْهُ السَّمَاءُ، فَشَحَّتْ عَلَيْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ، وَسَخَتْ عَنْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ آخَرِينَ، وَنِعْمَ الْحَكَمُ اللهُ. وَمَا أَصْنَعُ بِفَدَكٍ وَغَيْرِ فَدَكٍ. وَالنَّفْسُ مَظَانُّهَا فِي غَدٍ جَدَثٌ تَنْقَطِعُ فِي ظُلْمَتِهِ آثَارُهَا، وَتَغِيبُ أَخْبَارُهَا، وَحُفْرَةٌ لَوْ زِيدَ فِي فُسْحَتِهَا، وَأَوْسَعَتْ يَدَا حَافِرِهَا، لَأَضْغَطَهَا الْحَجَرُ وَالْمَدَرُ، وَسَدَّ فُرَجَهَا التُّرَابُ الْمُتَرَاكِمُ؛ وَإِنَّمَا هِيَ نَفْسِي أَرُوضُهَا بِالتَّقْوَى لِتَأْتِيَ آمِنَةً يَوْمَ الْخَوْفِ الْأَكْبَرِ، وَتَثْبُتَ عَلَى جَوَانِبِ الْمَزْلَقِ. وَلَوْ شِئْتُ لَاهْتَدَيْتُ الطَّرِيقَ إِلَى مُصَفَّى هَذَا الْعَسَلِ وَلُبَابِ هَذَا الْقَمْحِ، وَنَسَائِجِ هَذَا الْقَزِّ. وَلَكِنْ هَيْهَاتَ أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ، وَيَقُودَنِي جَشَعِي إِلَى تَخَيُّرِ الْأَطْعِمَةِ ـ وَلَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوْ الْيَمَامَةِ مَنْ لَا طَمَعَ لَهُ فِي الْقُرْصِ، وَلَا عَهْدَ لَهُ بِالشِّبَعِ ـ أَوْ أَبِيتَ مِبْطَاناً وَحَوْلِي بُطُونٌ غَرْثَى، وَأَكْبَادٌ حَرَّى، أَوْ أَكُونَ كَمَا قَالَ الْقَائِلُ:

وَحَسْبُكَ دَاءً أَنْ تَبِيتَ بِبِطْنَةٍ   وَحَوْلَكَ أَكْبَادٌ تَحِنُّ إِلَى الْقِدِّ

أَأَقْنَعُ مِنْ نَفْسِي بِأَنْ يُقَالَ: هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، وَلَا أُشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ، أَوْ أَكُونَ أُسْوَةً لَهُمْ فِي جُشُوبَةِ الْعَيْشِ!.

ترجمه

آری از میان آنچه آسمان بر آن سایه افکنده تنها «فدک» در دست ما بود که آن هم گروهی بر آن بخل و حسد ورزیدند و گروه دیگری سخاوتمندانه آن را رها کردند و بهترین حاکم و داور (در این داستان اندوهبار) خداست. مرا با فدک وغیر فدک چکار؟ در حالی که جایگاه فردای هر کس قبر است؛ قبری که در

تاریکیش، آثار او محو و اخبارش ناپدید می‌شود حفره‌ای است که هرچند بر وسعت آن افزوده شود و دست حفر کننده آن را وسعت بخشد، سرانجام سنگ وکلوخ آن را پر می‌کند و خاک‌های انباشته تمام روزنه‌های آن را مسدود می‌سازد. جز این نیست که من نفس (سرکش) خود را با تقوا ریاضت می‌دهم ورام می‌سازم تا در آن روز ترسناکِ عظیم، با امنیّت وارد (صحنۀ قیامت) شود و در کنار لغزشگاه‌ها ثابت قدم باشد. (فکر نکنید من قادر به تحصیل لذت‌های دنیا نیستم. به خدا سوگند) اگر می‌خواستم می‌توانستم از عسل مصفا و مغز گندم و بافته‌های ابریشم برای خود (بهترین) غذا و لباس را تهیّه کنم؛ اما هیهات که هوای نفس بر من چیره شود و حرص و طمع مرا وادار به انتخاب طعام‌های لذیذ نماید در حالی که شاید در سرزمین حجاز یا یمامه (از مناطق شرقی عربستان) کسی باشد که حتی امید برای به‌دست آوردن یک قرص نان نداشته و هرگز شکمی سیر به خود ندیده باشد. آیا من با شکمی سیر بخوابم در حالی که در اطراف من شکم‌های گرسنه و جگرهای تشنه باشند و یا چنان باشم که آن شاعر گفته است:

این درد تو را بس که با شکم سیر بخوابی در حالی که در اطراف تو شکم‌های گرسنه‌ای است که آرزوی قطعه پوستی برای خوردن دارد!

آیا من به همین قناعت کنم که گفته شود من امیر مؤمنانم؛ اما خود را با آنها در سختی‌های روزگار شرکت نکنم و اسوه و مقتدایشان در ناگواری‌های زندگی نباشم؟

شرح و تفسیر

چگونه ممکن است امیر مؤمنان باشم و در سختی‌ها با آنها شریک نباشم؟

امام علیه السلام در این بخش از نامه با توجّه به آنچه در بخش گذشته آمد که فرمود:

من یک وجب از زمین‌های این دنیا را به تملک خود در نیاورده‌ام، داستان غم‌انگیز فدک را به عنوان یک استثنا بیان می‌کند که هم تأکیدی باشد بر بی‌اعتنایی او بر دنیا و هم اشاره‌ای بر مظالم و ستم‌های مخالفانش. می‌فرماید: «آری از میان آنچه آسمان بر آن سایه افکنده تنها «فدک» در دست ما بود که آن هم گروهی بر آن بخل و حسد ورزیدند و گروه دیگری سخاوتمندانه آن را رها کردند و بهترین حاکم و داور (در این داستان اندوهبار) خداست»؛ (**بَلَى! كَانَتْ فِي أَيْدِينَا فَدَكٌ مِنْ كُلِّ مَا أَظَلَّتْهُ السَّمَاءُ، فَشَحَّتْ**[1] **عَلَيْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ، وَسَخَتْ**[2] **عَنْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ آخَرِينَ، وَنِعْمَ الْحَكَمُ اللهُ**).

می‌دانیم فدک که در نزدیکی قلعه‌های خیبر قرار داشت پس از فتح خیبر اهالی آن نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و با آن حضرت صلح کردند و نصف قریهٔ فدک را بدون جنگ و درگیری به آن حضرت واگذار کردند و آن حضرت نیز در حیات خود آن را به دختر گرامیش فاطمهٔ زهرا علیها السلام بخشید و چون ممکن بود درآمد فدک وسیله‌ای برای پیشرفت امیرمؤمنان علی علیه السلام در امر خلافت شود، رقیبان بعد از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به سرعت آن را از دست فاطمه علیها السلام در آوردند وکارکنان آن حضرت را از آن بخش از آبادی خارج ساختند و به هیچ قیمت حاضر به باز پس گردانیدن آن نشدند که شرح آن در پایان این نامه به خواست خدا خواهد آمد.

منظور از جملهٔ «**كَانَتْ فِي أَيْدِينَا**» مدت چهار سالی است که از فتح خیبر تا رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ادامه داشت.

جملهٔ «**فَشَحَّتْ عَلَيْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ**» اشاره به غاصبان حکومت است که آنها نسبت به مالکیّت فدک بخل ورزیدند و از آن بیم داشتند که اگر در دست

---

۱. «**شَحَّتْ**» از ریشهٔ «**شُحّ**» بر وزن «**نُه**» به معنای بخل همراه با حرص گرفته شده است.

۲. «**سَخَتْ**» به معنای سخاوت کردن است.

بنی‌هاشم باشد ممکن است پایه‌های حکومت آنها را سست کند.

جملهٔ «**سَخَتْ عَنْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ آخَرِينَ**» اشاره به بنی هاشم است که وقتی دیدند مخالفان اصرار بر غصب فدک دارند ادامهٔ مطالبهٔ آن را رها ساختند و به این وسیله بی‌اعتنایی خود را نسبت به آن نشان دادند.

جملهٔ «**نِعْمَ الْحَكَمُ اللهُ**» جمله‌ای است بسیار پر معنا و اشاره به ماجراهای دردناکی است که در ماجرای فدک واقع شد و امام علیه السلام آن را به داوری الهی در روز قیامت می‌سپارد. جالب است بدانیم از امام علیه السلام نقل نشده است که در دوران حکومتش که توان باز پس گرداندن فدک را داشت به سراغ آن رفته باشد.

آن‌گاه امام علیه السلام برای اینکه کسی تصور نکند دلبستگی خاصی به مسألهٔ فدک دارد می‌فرماید: «مرا با فدک و غیر فدک چکار؟ در حالی که جایگاه فردای هر کس قبر است؛ قبری که در تاریکیش، آثار او محو و اخبارش ناپدید می‌شود»؛ (**وَمَا أَصْنَعُ بِفَدَكٍ وَغَيْرِ فَدَكٍ. وَالنَّفْسُ مَظَانُّهَا[1] فِي غَدٍ جَدَثٌ[2] تَنْقَطِعُ فِي ظُلْمَتِهِ آثَارُهَا، وَتَغِيبُ أَخْبَارُهَا**).

سپس به توضیح بیشتری دربارهٔ قبر که پایان زندگی انسان به آنجا منتهی می‌شود پرداخته می‌فرماید: «حفره‌ای است که هرچند بر وسعت آن افزوده شود و دست حفر کننده آن را وسعت بخشد، سرانجام سنگ و کلوخ آن را پر می‌کند و خاک‌های انباشته تمام روزنه‌های آن را مسدود می‌سازد»؛ (**وَحُفْرَةٌ لَوْ زِيدَ فِي فُسْحَتِهَا وَأَوْسَعَتْ يَدَا حَافِرِهَا، لَأَضْغَطَهَا[3] الْحَجَرُ وَالْمَدَرُ[4]، وَسَدَّ فُرَجَهَا التُّرَابُ الْمُتَرَاكِمُ**).

---

۱. «**مَظانّ**» جمع «**مظنة**» به معنای مکانی است که انسان گمان یا اطمینان دارد در آنجا چیزی موجود است.

۲. «**جَدَث**» به معنای قبر است.

۳. «**أَضْغَطَ**» از ریشهٔ «**اِضْغات**» به معنای فشار آوردن و از ریشهٔ «**ضَغْت**» بر وزن «**وقت**» به معنای فشار گرفته شده است.

۴. «**الْمَدَر**» به گِل‌های سفت به هم چسبیده می‌گویند؛ مانند پاره خشت.

اشاره به اینکه قبر را معمولاً به صورت حفرهٔ کوچکی می‌سازند که تنها جسم انسان در آن جای می‌گیرد حتی گاهی به زحمت بدن میت را در آن وارد می‌کنند و به فرض که حفر کنندهٔ قبر خودش یا با سفارش بازماندگان، قبر را بـه طـور وسیع حفر کند باز سودی ندارد، زیرا ناچار باید آن را با سنگ و کلوخ پر کنند و تمام روزنه‌های آن را بپوشانند. انسانی که سرنوشتش چنین است دلبستگیش به مال دنیا و باغ‌ها و زینت‌های زراعتی و قصرها چه مفهومی دارد؟

اگر در روایات آمده است که به هنگام غم و اندوه به زیارت اهل قبور بروید تا غم و اندوهتان برطرف شود، ممکن است ناظر به همین مطلب بـاشد کـه غـم و اندوه‌ها معمولاً برای مال و مقام دنیاست. هنگامی که انسان آخرین منزل خود را در آنجا می‌بیند و متوجه می‌شود روزی با همهٔ این مال و مقام باید خداحافظی کند و تنها با چند قطعهٔ کفن، رخت از این دنیا بربندد اندوهش زایل می‌گردد.

مرحوم محقّق تستری در اینجا داستانی از مرحوم سید نعمت الله جزایـری نقل می‌کند که ممکن است جنبهٔ تمثیل داشته بـاشد مـی‌گوید: دو نـفر بـر سـر مالکیّت خانه‌ای باهم نزاع داشتند که ناگـهان خشـتی از یکـی از دیـوارهـایش فرو افتاد و زبان گشود و گفت: مرا که می‌بینید در اصل پادشاهی از پـادشاهان زمین بودم، هزار سال حکومت کردم هنگامی که خاک شدم هزار سال بـر مـن گذشت که خشت زنی خاک مرا گرفت و تبدیل به خشت کرد و هزار سال بر من گذشت سپس مرا در این بنا مدتی پیش از این به کار بردند با این حال چرا شما دربارهٔ این خانه به نزاع برخاسته‌اید. فکر نـمی‌کنید آیـندهٔ خـود شـما چگـونه خواهد بود؟[1]

آن‌گاه امام علیه السلام به بیان درسی پر فایده برای طی کردن مسیر الی الله و نجات یوم‌المعاد می‌پردازد و می‌فرماید: «جز این نیست که من نفس (سرکش) خود را با

۱. شرح نهج البلاغهٔ مرحوم تستری، ج ۵، ص ۳۴۰.

تقوا ریاضت می‌دهم و رام می‌سازم تا در آن روز ترسناکِ عظیم، با امنیّت وارد (صحنهٔ قیامت) شود و در کنار لغزشگاه‌ها ثابت قدم باشد»؛ (**وَإِنَّمَا هِيَ نَفْسِي أَرُوضُهَا بِالتَّقْوَى لِتَأْتِيَ آمِنَةً يَوْمَ الْخَوْفِ الْأَكْبَرِ، وَتَثْبُتَ عَلَى جَوَانِبِ الْمَزْلَقِ**[1]).

حقیقت ریاضت رام ساختن است که گاه در مورد حیوانات چموش به کار می‌رود و گاه در مورد نفس سرکش و امروز این واژه به معنای ورزش به کار می‌رود. جالب اینکه امام علیه السلام با آن مقام با عظمت و تصفیهٔ روح و نفس و پیمودن تمام مدارج سیر الی الله و رسیدن به مقامی که جز خدا نبیند، باز می‌فرماید: من نفس خویش را ریاضت می‌دهم تا به دو نکته اشاره کند: نخست اینکه هرقدر انسان به خودسازی و ریاضت نفس بپردازد نباید از اینکه این اژدهای خفته زمانی بیدار شود و خطری ایجاد کند، ایمن باشد و دیگر اینکه وقتی امام با این مقامات چنین سخنانی را می‌گوید دیگران حساب کار خویش را بکنند و هرگز از خطرات نفس سرکش غافل نشوند.

این نکته نیز شایان دقت است که امام علیه السلام هدف از ریاضت نفس را به وسیلهٔ تقوا، امنیّت روز قیامت و روز خوف اکبر، و نجات از لغزش‌ها بر لب پرتگاه دوزخ می‌شمارد. اشاره به اینکه این امنیّت جز در سایهٔ ریاضت نفس حاصل نخواهد شد و در روایات اسلامی آمده است که جهاد اکبر همین است؛ جهادی که از پیکار با دشمنان سرسخت و خطرناک نیز مشکل‌تر است.

این سخن در واقع برگرفته از قرآن مجید است که می‌فرماید: «﴿**الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ**﴾؛ (آری،) آنها که ایمان آوردند، و ایمان خود را با هیچ ستم (و شرک) نیالودند، ایمنی تنها ویژهٔ آنهاست؛ و آنها هدایت یافتگانند».[2]

---

۱. «**الْمَزْلَق**» به معنای لغزشگاه از ریشهٔ «**زلق**» بر وزن «**شفق**» به معنای لغزیدن است.
۲. انعام، آیهٔ ۸۲.

تعبیر به «مَزْلَق» ممکن است اشاره به پل صراط باشد، زیرا از آیات و روایات استفاده می‌شود که صراط پلی است بر روی دوزخ و عبور از آن بسیار سخت و سنگین است و ناصالحان در همان جا می‌لغزند و در دوزخ سقوط می‌کنند.

قرآن مجید می‌گوید: «﴿**وَإِنْ مِّنْكُمْ إِلَّا وٰارِدُهٰا كٰانَ عَلىٰ رَبِّكَ حَتْماً مَّقْضِيًّا * ثُمَّ نُنَجِّى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظّٰالِمِينَ فِيهٰا جِثِيًّا**﴾؛ و همه شما (بی‌استثنا) وارد جهنم می‌شوید؛ این امر، نزد پروردگارت حتمی و پایان یافته است؛ سپس کسانی که تقوا پیشه کرده‌اند را (از آن) رهایی می‌بخشیم؛ و ستمکاران را ـ در حالی به زانو درآمده‌اند ـ در آن رها می‌سازیم».[1]

از آنجا که ریاضت نفس دو گونه است گاه از غم بی آلتی و عدم دسترسی به مواهب دنیاست و گاه بر اثر ایمان و اراده و تصمیم به تهذیب نفس در عین قدرت بر تمام این مواهب است، لذا در ادامهٔ سخن برای اینکه کسی تصوّر نکند ریاضت نفس امام عليه السلام از قسم اوّل است می‌فرماید: «(فکر نکنید من قادر به تحصیل لذت‌های دنیا نیستم. به خدا سوگند) اگر می‌خواستم می‌توانستم از عسل مصفا و مغز گندم و بافته‌های ابریشم برای خود (بهترین) غذا و لباس را تهیّه کنم اما هیهات که هوای نفس بر من چیره شود و حرص و طمع مرا وادار به انتخاب طعام‌های لذیذ نماید در حالی که شاید در سرزمین حجاز یا یمامه (از مناطق شرقی عربستان) کسی باشد که حتی امید برای به‌دست آوردن یک قرص نان نداشته و هرگز شکمی سیر به خود ندیده باشد»؛ (**وَلَوْ شِئْتُ لَاهْتَدَيْتُ الطَّرِيقَ إِلَى مُصَفَّى هَذَا الْعَسَلِ وَلُبَابِ هَذَا الْقَمْحِ**[2]، **وَنَسَائِجِ**[3] **هَذَا الْقَزِّ**[4]. **وَلَكِنْ هَيْهَاتَ أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ، وَيَقُودَنِي جَشَعِي**[5] **إِلَى تَخَيُّرِ الْأَطْعِمَةِ ـ وَلَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوِ الْيَمَامَةِ مَنْ**

---

۱. مریم، آیهٔ ۷۱ و ۷۲.

۲. «**القَمْح**» به معنای گندم است.

۳. «**نَسائج**» جمع نسیج به معنای بافته شده است.

۴. «**القَزّ**» به معنای ابریشم است.

۵. «**جَشَع**» به معنای حرص و طمع است و گاه به حرص شدید گفته می‌شود.

لَا طَمَعَ لَهُ فِي الْقُرْصِ، وَلَا عَهْدَ لَهُ بِالشِّبَعِ ـ).

همان‌گونه که اشاره شده، امام علیه السلام در اینجا به وظیفهٔ سنگین زمامداران و حاکمان کشورهای اسلامی اشاره می‌کند که آنها نباید به سراغ غذاهای لذیذ و لباس‌های فاخر بروند در حالی که می‌دانند یا احتمال می‌دهند در گوشه و کنار، افرادی گرسنه و برهنه هستند.

آن‌گاه امام علیه السلام اشاره به جنبه‌های عاطفی این مسأله می‌کند که در واقع چهرهٔ سومی از این موضوع است. می‌فرماید: «آیا من با شکمی سیر بخوابم در حالی که در اطراف من شکم‌های گرسنه و جگرهای تشنه باشد و یا چنان باشم که آن شاعر گفته است:

این درد تو را بس که با شکم سیر بخوابی در حالی که در اطراف تو شکم‌های گرسنه‌ای است که آرزوی قطعه پوستی برای خوردن دارد!»؛ (**أَوْ أَبِيتَ مِبْطَاناً**[1] **وَحَوْلِي بُطُونٌ غَرْثَى**[2]**، وَأَكْبَادٌ حَرَّى**[3]**، أَوْ أَكُونَ كَمَا قَالَ الْقَائِلُ:**

وَحَسْبُكَ دَاءً أَنْ تَبِيتَ بِبِطْنَةٍ[4] **وَحَوْلَكَ أَكْبَادٌ تَحِنُّ**[5] **إِلَى الْقِدِّ!**[6]).

جملهٔ «**وَحَوْلَكَ أَكْبَادٌ تَحِنُّ إِلَى الْقِدِّ**» را بیشتر شارحان نهج‌البلاغه همان‌گونه که در بالا آمده تفسیر کرده و گفته‌اند در سال‌های قحطی گاه وضع گرسنگان به جایی می‌رسید که پوست‌های دباغی نشدهٔ حیوانات را نیز می‌خوردند و این

---

۱. «**مِبْطَان**» به معنای کسی است که شکمش پر از غذا باشد از ریشهٔ «**بَطْن**» به معنای شکم گرفته شده این واژه صیغهٔ مبالغه است.

۲. «**غَرْثی**» به معنای گرسنه است (صیغهٔ مفرد مؤنث و صفت برای بطون).

۳. «**حَرّیٰ**» به معنای شخص تشنه است از ریشهٔ «**حرارت**» گرفته شده است.

۴. «**بِطْنَة**» پرخوری (از ریشهٔ «**بَطن**» به معنای شکم گرفته شده است).

۵. «**تَحِنُّ**» از ریشهٔ «**حَنین**» به معنای تمایل و عطف توجّه به چیزی است.

۶. «**قِدّ**» به معنای پوست یا پوسته‌ای است شبیه مشک که در آن چیزی می‌ریزند و گاه به قطعات گوشت خشکیده‌ای که در آن می‌ریزند نیز «**قِدّ**» گفته شده است. این شعر به حاتم طایی سخاوتمند معروف عرب نسبت داده شده است (شرح نهج‌البلاغهٔ ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۸۸).

جمله اشاره به همان است. بعضی گفته‌اند معنای «**تَحِنُّ إِلَى الْقِدِّ**» اشاره به ضرب‌المثل معروفی است که مردم می‌گویند فلان کس از گرسنگی پوست شکمش به پشتش چسبیده بود (قِدّ به معنای پوست و «تَحِنُّ» به معنای مایل شدن تفسیر شده) بعضی نیز «قد» را به معنای گوشت‌های قطعه قطعه‌ای تفسیر کرده‌اند که گاهی عرب‌ها در برابر آفتاب سوزان خشک و آن را برای روز مبادا ذخیره می‌کردند؛ ولی تفسیر اوّل مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

در هر صورت ممکن است تفسیرها جنبهٔ واقعی و یا مبالغه داشته باشد.

به گفتهٔ شاعر فارسی زبان که آن را در داستان یک قحط‌سالی شدید در دمشق سروده است:

من از بی‌نوایی نیم روی زرد غم بی نوایان رخم زرد کرد
که مرد ار چه برساحل است ای رفیق نیاساید و دوستانش غریق
نخواهد که بیند خردمند ریش نه بر عضو مردم نه بر عضو خویش

آن‌گاه امام علیه السلام برای توضیح و تفسیر بیشتر بیان دیگری دارند و می‌فرماید: «آیا من به همین قناعت کنم که گفته شود من امیر مؤمنانم؛ امّا با آنها در سختی‌های روزگار شرکت نکنم و اسوه و مقتدایشان در ناگواری‌های زندگی نباشم»؛ (**أَأَقْنَعُ مِنْ نَفْسِي بِأَنْ يُقَالَ: هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، وَلَا أُشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ، أَوْ أَكُونَ أُسْوَةً لَهُمْ فِي جُشُوبَةِ[1] الْعَيْشِ!**).

امام علیه السلام در مجموع برای ساده زیستی خود سه حکمت ذکر فرموده است:

نخست به یاد حساب و کتاب روز قیامت بودن و در نتیجه زاهدانه زیستن و دیگر مسئولیّت زمامداری و اینکه در زمانی که وضع مادّی مردم خوب نیست، پیشوای جمعیت برای مواسات با آنها ساده‌ترین زندگی را انتخاب کند تا لااقل تقویت روانی برای محرومان باشد و بگویند اگر لباس ما مثلاً کرباس است، شبیه

---

۱. «**جُشُوبَة**» به معنای خشونت و ناگواری است.

لباس مولایمان است و اگر غذای ما بسیار ساده از نان جوین است، سفرهٔ ما شبیه سفرهٔ مولای ماست. همین امر به آنها آرامش خاطر دهد و در ضمن پیشوا را به فکر حل مشکلات آنها بیندازد. سوم اینکه با قطع نظر از مسائل مربوط به روز رستاخیز و مسئولیت پیشوایان الهی مسائل عاطفی به انسان اجازه نمی‌دهد که سفره‌ای از غذاهای رنگین برای خود بچیند در حالی که در همسایگی آنها گرسنگانی هستند که نان شب را هم ندارند.

در اینجا سؤالی است که چرا این روش امام امیر المؤمنین علی علیه السلام را در بعضی از امامان دیگر و در اعصار بعد نمی‌بینیم. سرچشمهٔ این تفاوت کجاست؟ پاسخ مشروح این سؤال به خواست خدا در بحث نکات خواهد آمد.

نکته

داستان غم‌انگیز فدک

فدک نام دهکده‌ای در حوالی شرق خیبر که فاصلهٔ آن تا خیبر کمتر از هشت فرسخ و تا مدینه بیست و چند فرسخ بود. فدک در زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آباد، دارای چشمه‌ای پرآب و نخلستان و مزرعه و قلعه یکی از منزلگاه‌های مسافران شام به مدینه به‌شمار می‌آمد و همین امر موجب رونق اقتصادی آن شده بود.

طبری در تاریخ خود می‌نویسد: یهودیان فدک قصد داشتند یهودِ خیبر را در نبرد با مسلمانان یاری دهند. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از این تصمیم با خبر شد، ازاین‌رو علی علیه السلام را با یکصد نفر به‌سوی آنان گسیل داشت تا از وضع آنها آگاهی کامل پیدا کند.

فدکیان که در این ماجرا مقصر شناخته شده بودند با ترس و وحشت منتظر نتیجهٔ جنگ خیبر بودند. هنگامی که خبر پیروزی سپاه اسلام را شنیدند وحشت بیشتری بر آنان مستولی شد و تصمیم گرفتند بدون جنگ و خونریزی تسلیم

شوند، لذا نماینده‌ای نزد پیامبر اکرمﷺ فرستادند و اظهار داشتند با ما نیز مانند اهل خیبر رفتار کنید و با گرفتن نصف املاک فدک صلح کنید. پیامبر اکرمﷺ نیز پذیرفت، به این ترتیب فدک بدون جنگ و خونریزی در اختیار پیامبرﷺ قرار گرفت.[۱]

در شواهد التنزیل حسکانی آمده است که ابن عباس می‌گوید: هنگامی که آیهٔ ﴿**وَآتِ ذَا الْقُرْبىٰ حَقَّهُ**﴾[۲] نازل شد رسول خداﷺ فدک را به فاطمه‌علیهاالسلام داد.[۳]

شوکانی هم در تفسیرش شبیه همین معنا را نقل کرده است.[۴]

فدک بعد از این ماجرا در اختیار کارگزاران حضرت فاطمه‌علیهاالسلام قرار گرفت، بنابراین به فرض که فدک جنبهٔ بخشش داشته باشد، مسألهٔ قبض و تحویل آن به حضرت فاطمه‌علیهاالسلام حاصل شده است و جملهٔ «**بَلَى كَانَتْ فِي أَيْدِينَا فَدَكٌ**» که در نامهٔ فوق آمده بود نیز شاهد بر این معناست. همان‌گونه که جملهٔ «إنَّ أبابَكْرَ انْتَزَعَ مِنْ فاطِمَةَ فَدَكاً؛ ابو بکر فدک را از فاطمه گرفت» که در کتاب تاریخ المدینة المنورة[۵] آمده است شاهد دیگری بر این مدعاست.

عجب اینکه پس از رحلت رسول خداﷺ خلیفهٔ اوّل بی‌هیچ مقدمه‌ای فدک را از تصرف آن حضرت خارج ساخت و در اختیار خود گرفت که امیرمؤمنان و فاطمهٔ زهراعلیهاالسلام به این عمل شدیداً اعتراض کردند؛ ولی ابوبکر در پاسخ گفت: چه کسی گواهی می‌دهد که فدک مال فاطمه است؟

علی‌علیه‌السلام در پاسخ گفت: اگر من مدعی مالی باشم که در تصرف مسلمانی

---

۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۵۴.

۲. این آیه ۲۶ از سورهٔ اسراء است که به تصریح علمای اهل سنّت مدنی است، هرچند آیهٔ ﴿**فَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ**﴾ (روم، آیهٔ ۳۸) به عقیدهٔ جمعی مکّی است. بعضی بدون توجّه به تفاوت این دو آیه، مکّی بودن آیهٔ دوم را بهانه برای نفی جریان فدک دانسته‌اند.

۳. شواهد التنزیل، ص ۱۶۸.

۴. تفسیر فتح القدیر، ج ۳، ص ۲۲۴.

۵. ج ۱، ص ۱۹۹.

است تو از متصرف گواه می‌خواهی یا از من که مدعی هستم؟ خلیفه گفت: از تو که مدعی هستی شاهد می‌طلبم. علی علیه السلام گفت: مدتهاست که فدک در تصرف فاطمه است و در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله مالک آن شده چرا از او بینه می‌خواهی؟ ابوبکر ساکت شد.[۱]

عمر که در مجلس حضور داشت و می‌دید سکوت ابوبکر ممکن است به ضرر آنان تمام شود گفت: «**يَا عَلِيُّ دَعْنَا مِنْ كَلَامِكَ، فَإِنَّا لَا نَقْوَى عَلَى حُجَّتِكَ، فَإِنْ أَتَيْتَ بِشُهُودٍ عُدُولٍ، وَإِلَّا فَهُوَ فَيْءٌ لِلْمُسْلِمِينَ، لَا حَقَّ لَكَ وَلَا لِفَاطِمَةَ فِيهِ**؛ ای علی این سخنانت را واگذار ما در برابر استدلال تو توان پاسخگویی نداریم اگر شاهدان عدلی بر مالکیّت فاطمه آوردی، تحویل می‌دهیم و الّا فدک تعلق به همهٔ مسلمانان دارد، نه تو در آن حق داری نه فاطمه».[۲]

این ماجرا طولانی است و تمام شواهد نشان می‌دهد که حاکمان آن روز تصمیم داشتند این منبع اقتصادی را از خاندان امیرمؤمنان علی علیه السلام بگیرند مبادا مایهٔ قدرت آنها شود. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «**لَمَّا وُلِّيَ أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي قُحَافَةَ قَالَ لَهُ عُمَرُ إِنَّ النَّاسَ عَبِيدُ هَذِهِ الدُّنْيَا لَا يُرِيدُونَ غَيْرَهَا، فَامْنَعْ عَنْ عَلِيٍّ وَأَهْلِ بَيْتِهِ الْخُمُسَ، وَالْفَيْءَ، وَفَدَكاً، فَإِنَّ شِيعَتَهُ إِذَا عَلِمُوا ذَلِكَ تَرَكُوا عَلِيّاً وَأَقْبَلُوا إِلَيْكَ**؛ هنگامی که ابوبکر به خلافت رسید عمر به او گفت: مردم بندهٔ دنیا هستند و غیر از آن را نمی‌خواهند، بنابراین خمس و فیء و فدک را از علی و اهل‌بیتش باز گیر، زیرا پیروانش هنگامی که این امر را ببینند او را رها کرده به سوی تو می‌آیند».[۳]

به هر حال حکومت وقت به بهانهٔ اینکه دلیلی بر مالکیّت فاطمه نسبت به

---

۱. بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۱۲۹.
۲. احتجاج طبرسی، ص ۹۲.
۳. بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۱۹۴.

فدک در دست نیست و اگر باشد تنها از طریق ارث است در حالی که پیغمبر فرموده: «**نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُوَرِّثُ وَمَا تَرَكْنَاهُ صَدَقَةٌ**؛ ما جمعیت پیامبران ارثی از خود به یادگار نمی‌گذاریم و اگر چیزی از ما بماند صدقه محسوب می‌شود». آن را از دست فاطمه علیها السلام در آورند.

در حالی که این حدیث به این صورت مجعول است و صحیح آن همان است که در احادیث اهل سنّت و اهل‌بیت آمده: «**أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورِثُوا دِينَاراً وَلَا دِرْهَماً وَإِنَّمَا وَرَّثُوا الْعِلْمَ فَمَنْ أَخَذَ بِهِ أَخَذَ بِحَظِّهِ**؛ پیامبران درهم و دیناری از خود به یادگار نگذاشتند، بلکه علومی به یادگار گذاشتند هرکس چیزی از آن را بگیرد سهم وافری از میراث انبیا برده است»[1] کنایه از اینکه اموالی که از انبیا باقی می‌ماند در برابر میراث علمی آنها چیز قابل توجهی نیست.

به هر حال برای ممنوع ساختن اهل بیت از امکانات مالی، فدک را گاه به بهانهٔ این حدیث مجعول و گاه به بهانهٔ اینکه فاطمه علیها السلام شاهد کافی برای مالکیّت خود ندارد از آن حضرت گرفتند. این در حالی بود که زنان پیامبر صلی الله علیه و آله را از سهم الارث خود نسبت به آنچه از پیغمبر صلی الله علیه و آله باقی مانده بود منع نکردند و در حدیث معروفی در صحیح بخاری و غیر آن آمده است: «هنگامی که ابوبکر از دادن حق فاطمهٔ زهرا خودداری کرد، آن حضرت بر او غضبناک شد و تا زنده بود با وی سخن نگفت».[2] با اینکه آنها از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیده بودند که می‌فرمود: «**فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنّي فَمَنْ أَغْضَبَهَا أَغْضَبَني**؛ فاطمه پارهٔ تن من است هرکس او را خشمگین کند مرا خشمگین کرده است».[3]

در حدیث دیگری از آن حضرت نقل شده است که به فاطمه علیها السلام فرمود: «**إِنّ**

---

۱. سنن دارمی، ج ۱، ص ۹۸؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۸۱، ح ۲۲۳؛ کافی، ج ۱، ص ۳۲، ح ۲.

۲. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۳۵ باب غزوهٔ خیبر.

۳. همان مدرک، ج ۴، ص ۲۱۰؛ بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۳۳۶.

اللّهَ يَغْضِبُ لِغَضَبَكِ وَيَرْضىٰ لِرِضٰاكَ؛ ای فاطمه! خداوند از خشم تو خشـمگین می‌شود و از خشنودیت خشنود می‌گردد».[1]

اما سرنوشت فدک در دوران حکومت امیرمؤمنان علی علیه السلام همان‌گونه که در متن نامهٔ مورد بحث آمده است علی علیه السلام در این دوران از فدک به طور کامل چشم پوشید و درصدد باز پس گرفتن آن از غاصبان بر نیامد. البته این کار نه از روی خشنودی، بلکه به دلیل بی‌رغبتی از دنیا و اعراض از آنچه دشمن بر آن اصرار داشت بود و جملهٔ «**نِعْمَ الْحَكَمُ اللّهُ**» که در متن نامه آمده به خوبی بر ایـن مـعنا دلالت می‌کند.

در تواریخ آمده است که عثمان در عصر خلافت خود فدک را به مروان بن حکم بخشید و بعضی معتقدند بعد از او همچنان در دست فرزندان مروان بود تا زمان عمر بن عبدالعزیز خلیفهٔ اموی رسید که دربارهٔ اهل‌بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله روش ملایم‌تری داشت او به فرماندار خود در مدینه «عمر بن حزم» نوشت: فدک را به فرزندان فاطمه باز گردان. فرماندار مدینه در پاسخ او نوشت: فـرزندان فـاطمه بسیارند و با طوایف زیادی ازدواج کرده‌اند. به کدام گروه باز گردانیم؟ عمر بن عبدالعزیز خشمگین شد نامهٔ تندی به این مضمون در پاسخ او نگاشت: من هر زمان دستوری به تو بدهم که مثلاً گوسفندی را ذبح کن تو فوراً جواب می‌دهی آیا با شاخ باشد یا بی‌شاخ و اگر بنویسم گاوی را ذبح کن سؤال می‌کنی رنگ آن چگونه باشد (و دائماً بهانه‌های بنی‌اسرائیلی می‌گیری) هنگامی که این نامه به تو می‌رسد فوراً فدک را به فرزندان فاطمه از علی باز گردان.[2]

ولی دیری نپایید که یزید بن عبدالملک خلیفهٔ اموی مجدّداً فدک را غصب کرد. سرانجام بنی‌امیّه منقرض شدند و بنی‌عباس روی کار آمدند. ابـوالعـباس

---

۱. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۳ و المعجم الکبیر طبرانی، ج ۲۲، ص ۴۰۱.

۲. فتوح البلدان بلاذری، ص ۳۸.

سفاح خلیفهٔ عباسی آن را به عبدالله بن حسن بن علی به عنوان نمایندهٔ بنی‌فاطمه بازگرداند؛ ولی بعد از او ابوجعفر عباسی آن را از بنی حسن گرفت. مهدی عباسی آن را بازگرداند، ولی موسی الهادی خلیفهٔ دیگر عباسی بار دیگر آن را غصب کرد و هارون الرشید نیز همین برنامه را ادامه داد.[۱]

حائری قزوینی نویسندهٔ کتاب فدک می‌نویسد: مأمون به استناد روایت ابوسعید خدری که پیامبر فدک را به فاطمه بخشید، دستور داد فدک را به فرزندان فاطمه بازگردانند؛ اما بعد از او متوکّل عباسی به سبب کینهٔ شدیدی که از اهل‌بیت در دل داشت بار دیگر فدک را باز پس گرفت.[۲]

به این ترتیب فدک تبدیل به یک امر سیاسی شده بود که هر کس بر سر کار می‌آمد طبق نقشه‌های سیاسی خود تصمیمی دربارهٔ آن می‌گرفت.[۳]



---

۱. زهرا برترین بانوی جهان.

۲. فدک، ص ۶۰.

۳. برای اطّلاع بیشتر دربارهٔ فدک به صحیح بخاری، مستدرک حاکم، تاریخ طبری، سنن ابن ماجه و کتاب فدک، نوشته باقر مقدسی و کتاب فدک فی التاریخ نوشتهٔ آیة الله شهید سید باقر صدر و کتاب بحارالانوار، ج ۲۹ مراجعه شود.

بخش چهارم

فَمَا خُلِقْتُ لِيَشْغَلَنِي أَكْلُ الطَّيِّبَاتِ، كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ، هَمُّهَا عَلَفُهَا؛ أَوِ الْمُرْسَلَةِ شُغُلُهَا تَقَمُّمُهَا، تَكْتَرِشُ مِنْ أَعْلَافِهَا، وَتَلْهُو عَمَّا يُرَادُ بِهَا، أَوْ أُتْرَكَ سُدًى أَوْ أُهْمَلَ عَابِثاً، أَوْ أَجُرَّ حَبْلَ الضَّلَالَةِ، أَوْ أَعْتَسِفَ طَرِيقَ الْمَتَاهَةِ! وَكَأَنِّي بِقَائِلِكُمْ يَقُولُ: «إِذَا كَانَ هَذَا قُوتُ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَقَدْ قَعَدَ بِهِ الضَّعْفُ عَنْ قِتَالِ الْأَقْرَانِ، وَمُنَازَلَةِ الشُّجْعَانِ». أَلَا وَإِنَّ الشَّجَرَةَ الْبَرِّيَّةَ أَصْلَبُ عُوداً، وَالرَّوَاتِعَ الْخَضِرَةَ أَرَقُّ جُلُوداً، وَالنَّابِتَاتِ الْعِذْيَةَ أَقْوَى وَقُوداً وَأَبْطَأُ خُمُوداً. وَأَنَا مِنْ رَسُولِ اللهِ كَالضَّوْءِ مِنَ الضَّوْءِ، وَالذِّرَاعِ مِنَ الْعَضُدِ. وَاللهِ لَوْ تَظَاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلَى قِتَالِي لَمَا وَلَّيْتُ عَنْهَا، وَلَوْ أَمْكَنَتِ الْفُرَصُ مِنْ رِقَابِهَا لَسَارَعْتُ إِلَيْهَا. وَسَأَجْهَدُ فِي أَنْ أُطَهِّرَ الْأَرْضَ مِنْ هَذَا الشَّخْصِ الْمَعْكُوسِ، وَالْجِسْمِ الْمَرْكُوسِ، حَتَّى تَخْرُجَ الْمَدَرَةُ مِنْ بَيْنِ حَبِّ الْحَصِيدِ.

ترجمه

(سپس امام فرمود:) من آفریده نشده‌ام که غذاهای پاکیزه (و رنگارنگ) مرا به خود مشغول دارد همچون حیوان پرواری که تمام همّش علف اوست و یا چون حیوان رها شده (در بیابان و مرتع) که کارش جستجو کردن علف و پر کردن شکم از آن است و از سرنوشتی که در انتظار اوست بی‌خبر است. (من آفریده نشده‌ام) که بیهوده رها شوم یا تنها برای بازی و سرگرمی واگذارده شده باشم یا سررشته‌دار ریسمان گمراهی گردم و یا در طریق سرگردانی قدم بگذارم.

گویا می‌بینم گوینده‌ای از شما چنین می‌گوید: هرگاه این (دو قرص نان) تنها خوراک فرزند ابوطالب باشد، باید ضعف و ناتوانیِ جسمی او را از پیکار با

هم‌آوردان و مبارزهٔ با شجاعان باز داشته باشد. ولی آگاه باشید! درخت بیابانی (که آب و غذای کمتری به آن می‌رسد) چوبش محکم‌تر است اما درختان سرسبز (که همواره در کنار آب قرار دارند) پوستشان نازک‌تر (و کم‌دوام‌تر)اند و گیاهان و بوته‌هایی که جز با آب باران سیراب نمی‌شوند چوبشان قوی‌تر و آتششان شعله‌ورتر و پردوام‌تر است. (به‌علاوه این جای تعجب نیست که من در عین سادگیِ غذا، شجاع باشم، چرا که) من نسبت به پیامبر همچون نوری هستم که از نور دیگری گرفته شده باشد و همچون ذراع نسبت به بازو. (و به حول و قوهٔ الهی چنان شجاعم که) به خدا سوگند اگر همهٔ عرب برای نبرد با من پشت به پشت یکدیگر بدهند، من از میدان مبارزهٔ با آنها روی بر نمی‌گردانم (و در برابر آنها می‌ایستم تا پیروز شوم یا شربت شهادت بنوشم) و اگر فرصت دست دهد که بر گردن گردن‌کشان عرب مسلّط شوم، به سرعت به سوی آنها (برای پیکار) خواهم شتافت و به زودی تلاش می‌کنم که زمین را از این شخص معکوس و جسم واژگونه (معاویه) پاک سازم تا خاک و سنگریزه از میان دانه‌های درو شده خارج شود (و جامعهٔ اسلامی پاک و خالص گردد).

شرح و تفسیر

من همچون بهیمه پرواری نیستم!

امام علیه السلام در این بخش از سخنانش به چهار نکتهٔ مهم اشاره می‌فرماید. نخست به هدفش از این زهد گسترده و فراگیر اشاره کرده می‌فرماید: «من آفریده نشده‌ام که غذاهای پاکیزه (و رنگارنگ) مرا بـه خـود مشـغول دارد، هـمچون حـیوان پرواری که تمام همّش علف اوست و یا چون حیوان رها شده (در بیابان و مرتع) که کارش جستجو کردن علف و پر کردن شکم از آن است و از سرنوشتی که در انتظار اوست بـی‌خبر است»؛ (**فَمَا خُـلِقْتُ لِـيَشْغَلَنِي أَكْـلُ الطَّـيِّبَاتِ، كَـالْبَهِيمَةِ**

الْمَرْبُوطَةِ[۱]**، هَمُّهَا عَلَفُهَا، أَوِ الْمُرْسَلَةِ شُغُلُهَا تَقَمُّمُهَا**[۲]**، تَكْتَرِشُ**[۳] **مِنْ أَعْلَافِهَا، وَتَلْهُو عَمَّا يُرَادُ بِهَا)**.

به راستی گروهی در این جهان همانند چهارپایانند؛ جمعی مرفه و ثروتمند بی‌خبر و بی‌درد همچون حیوانات پروارند که غذای فراوان در اطراف آنها ریخته شده است و گروهی کم‌درآمد امّا کاملاً دنیاطلب همچون حیواناتی که در چراگاه در جستجوی علف هستند و به یقین هر دو مذمومند؛ هرچند یکی از دیگری نکوهیده‌تر است و عجب اینکه هیچ یک از این دو گروه حیوانات از سرنوشت خود آگاهی ندارند که فردا یا ذبح می‌شوند و از گوشتشان استفاده می‌شود یا برای بارکشی از آنها بهره می‌گیرند.

سپس در دومین نکته می‌فرماید: «(من آفریده نشده‌ام) که بیهوده رها شوم یا تنها برای بازی و سرگرمی واگذارده شده باشم یا سررشته‌دار ریسمان گمراهی گردم و یا در طریق سرگردانی قدم بگذارم»؛ (**أَوْ أُتْرَكَ سُدًى**[۴] **أَوْ أُهْمَلَ عَابِثاً، أَوْ أَجُرَّ حَبْلَ الضَّلَالَةِ، أَوْ أَعْتَسِفَ**[۵] **طَرِيقَ الْمَتَاهَةِ!**[۶]).

امام علیه السلام در این قسمت از سخنان خود پنج موضوع را در مورد هدف آفرینش انسان نفی می‌کند: نخست اینکه همچون حیوانات پرواری یا بیابانی باشد که فقط به خورد و خوراک بپردازد و دیگر اینکه هیچ هدفی از آفرینش او در کار

---

۱. «**المربوطة**» در اینجا به معنای حیوانی است که برای پروار می‌بندند.

۲. «**تَقَمُّمْ**» به معنای برگرفتن تمام آنچه در سفره و خوردن آن است و در اصل از ریشهٔ «**قَمّ**» بر وزن «**غم**» به معنای رفت و رو کردن خانه و همچنین برچیدن گیاهان به طور کامل به وسیلهٔ لبهای حیوان گرفته شده است.

۳. «**تَكْتَرِشُ**» در اصل از ریشهٔ «**كَرَش**» بر وزن «**كرج**» و از ریشهٔ «**كَرِش**» بر وزن «**جهش**» به معنای معدهٔ حیوانات گرفته شده، بنابراین «**اِكتراش**» به معنای پر کردن معده است.

۴. «**سُدًى**» به معنای باطل و بیهوده است.

۵. «**اَعْتَسِفُ**» از ریشهٔ «**اعتساف**» به معنای انجام کاری بدون فکر و هدایت و اراده است و به معنای انحراف از جاده نیز آمده است.

۶. «**المَتاهَة**» اسم مکان است از ریشهٔ «**تیه**» به معنای سرگردانی و ضلالت گرفته شده است.

نباشد و به حال خود رها شود و سوم اینکه هدف، بازی و سرگرمی باشد و چهارم اینکه عامل ضلالت و گمراهی دیگران شود و پنجم اینکه خودش در وادی سرگردانی گام بگذارد. هنگامی که این امور نفی شد، نتیجه گرفته می‌شود که انسان برای هدفی عالی آفریده شده که آن چیزی جز قرب به خدا و تکامل فضایل انسانی نیست و به یقین اگر آفرینش این عالم و این همه نعمت‌ها و مواهب الهی هدفی جز این داشته باشد لغو و بر خلاف حکمت است و خداوند حکیم هرگز این اهداف بی‌ارزش و باطل را که با حکمت او سازگار نیست مورد توجّه قرار نمی‌دهد.

این سخنان مولا در واقع برگرفته از آیات قرآن مجید است آنجا که می‌فرماید: «﴿**أَيَحْسَبُ الْإِنْسانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى * أَ لَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنىٰ * ثُمَّ كانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّىٰ * فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنْثىٰ**﴾؛ آیا انسان گمان می‌کند بی‌هدف رها می‌شود * آیا او نطفه‌ای از منی که در رحم ریخته می‌شود نبود؟! * سپس به صورت خون بسته درآمد، و خداوند او را آفرید و موزون ساخت * و از آن، دو زوجِ مرد و زن آفرید». [1]

بدیهی است خدایی که این مراحل خلقت را با این همه شگفتی‌ها برای انسان قرار داده هدفی بزر از آن داشته است.

در جای دیگر می‌فرماید: «﴿**أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثاً وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ**﴾؛ آیا گمان کردید شما را بیهوده آفریده‌ایم، و به سوی ما باز گردانده نمی‌شوید». [2]

سپس امام علیه السلام به بیان نکتهٔ سوم در ارتباط با سخنان سابقش می‌پردازد و به اصطلاح به اشکال مقدّری پاسخ می‌گوید و می‌فرماید: «گویا می‌بینم گوینده‌ای از

---

۱. قیامت، آیهٔ ۳۶-۳۹.

۲. مومنون، آیهٔ ۱۱۵.

شما چنین می‌گوید: هرگاه این (دو قرص نان) تنها خوراک فرزند ابوطالب باشد، باید ضعف و ناتوانیِ جسمی او را از پیکار با هم‌آوردان و مبارزهٔ با شجاعان باز داشته باشد»؛ (**وَ کَأَنِّي بِقَائِلِكُمْ يَقُولُ: «إِذَا كَانَ هَذَا قُوتُ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَقَدْ قَعَدَ بِهِ الضَّعْفُ عَنْ قِتَالِ الْأَقْرَانِ، وَمُنَازَلَةِ[1] الشُّجْعَانِ»**).

این یک ذهنیت همگانی است که مردم در میان نیروی جسمانی و غذاهای چرب و شیرین رابطه‌ای قائل هستند، بنابراین اگر کسی تنها به نان جو و مانند آن قناعت کند باید ضعف، وجود او را فرا گیرد و نتواند در میدان نبرد هنرنمایی کند.

امام علیه السلام با ذکر دو مثال پاسخ زیبا و گویایی به این اشکال می‌دهد و می‌فرماید: «ولی آگاه باشید! درخت بیابانی (که آب و غذای کمتری به آن می‌رسد) چوبش قوی‌تر است اما درختان سرسبز (که همواره در کنار آب قرار دارند) پوستشان نازک‌تر (و کم‌دوام‌تر)اند و گیاهان و بوته‌هایی که جز با آب باران سیراب نمی‌شوند چوبشان قوی‌تر و آتششان شعله‌ورتر و پردوام‌تر است»؛ (**أَلَا وَإِنَّ الشَّجَرَةَ الْبَرِّيَّةَ أَصْلَبُ عُوداً، وَالرَّوَاتِعَ[2] الْخَضِرَةَ أَرَقُّ جُلُوداً، وَالنَّابِتَاتِ الْعِذْيَةَ[3] أَقْوَى وَقُوداً[4] وَأَبْطَأُ خُمُوداً[5]**).

«شجره» اشاره به درختان و «نابتات» اشاره به بوته‌هاست؛ هر دو اگر در بیابان‌های خشک و کم‌آب پرورش پیدا کنند بسیار مقاوم‌اند در حالی که هر یک از آنها اگر بر لب نهرها بروید و دائما از آب کافی برخوردار باشد بسیار کم‌دوام‌تر

---

۱. «**مُنازَلَة**» به معنای پیکار و جنگ است. از ریشهٔ «**نزول**» آمده که شخص جنگ‌جو در برابر حریف خود نزول و پیکار می‌کند.
۲. «**الرّواتِع**» جمع «**راتع**» در اینجا به معنای درخت شاداب و خرم است، از ریشهٔ «**رَتْع**» بر وزن «**نفع**» به معنای چریدن در مرتع است.
۳. «**العِذْية**» به سرزمینی می‌گویند که دور از آب باشد و جز از آب باران سیراب نگردد.
۴. «**وَقُود**» به معنای هیزم است.
۵. «**خُمُود**» به معنای خاموش شدن آتش است سپس به هرگونه فروکش کردن فعالیتی اطلاق شده است.

است. به همین دلیل افرادی که در ناز و نعمت پرورش پیدا می‌کنند سست و ناتوانند و افرادی که در لابه‌لای مشکلات بزرگ می‌شوند قوی و نیرومندند.

ناز پرودهٔ نعمت نبرد راه به دوست   عاشقی شیوهٔ رندان بلا کش باشد

به همین دلیل امروز برای بالا بردن سطح قدرت سربازان، آنها را به تمرین‌های شاقّ و مشکل فرا می‌خوانند تا کاملاً در لابه‌لای سختی‌ها پرورش یابند. یکی از فلسفه‌های روزهٔ ماه مبارک رمضان نیز همین است که روح و جسم انسان را با تحمّل مشکلات روزه تقویت می‌کند.

البته این بدان معنا نیست که انسان غذای کافی به بدن خود نرساند و همچون مرتاضان به بادامی قناعت کند، بلکه منظور این است که در لابه‌لای عیش و نوش و بر سر سفره‌های رنگین پرورش نیابد.

آن‌گاه امام علیه السلام در تأیید سخنان گذشته می‌فرماید: «(به‌علاوه جای تعجب نیست که من در عین سادگیِ غذا، شجاع باشم، چرا که) من نسبت به پیامبر همچون نوری هستم که از نور دیگری گرفته شده باشد و همچون ذراع نسبت به بازو»؛ (**وَأَنَا مِنْ رَسُولِ اللهِ كَالضَّوْءِ مِنَ الضَّوْءِ، وَالذِّرَاعِ مِنَ الْعَضُدِ**).

او همواره ساده می‌زیست ولی در نهایت شجاعت بود و در میدان نبرد از همه نزدیک‌تر به دشمن قرار داشت و در روز احد که دیگران فرار کردند او هرگز فرار نکرد من هم پیرو همان مکتب و ذراع همان بازو هستم.

همان‌گونه که در کلمات قصار نهج‌البلاغه فرمود: «**كُنَّا إِذَا احْمَرَّ الْبَأْسُ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللهِ** صلی الله علیه و آله **فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنَّا أَقْرَبَ إِلَى الْعَدُوِّ مِنْهُ**؛ هنگامی که آتش جنگ شعله‌ور می‌شد ما به رسول خدا پناه می‌بردیم و هیچ یک از ما به دشمن از او نزدیک‌تر نبود».[۱]

شاهد گویای این گفتار امام علیه السلام آیهٔ مباهله است که امیرمؤمنان علی علیه السلام را به

۱. نهج‌البلاغه، کلمات قصار ۹، از کلمات غریب حضرت.

منزلهٔ نفس پیغمبر اکرمﷺ می‌شمرد و روایاتی است که از خود رسول خدا نقل شده است آنجا که طبق نقل گنجی شافعی؛ یکی از اصحاب از پیغمبر اکرم سؤال کرد: در میان تمام صحابه چه کسی نزد شما محبوب‌تر است فرمود: علی بن ابی‌طالب. عرض کرد چرا؟ فرمود: «**لِأَنَّه خُلِقْتُ أَنَا وَعَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ**؛ زیرا من و علی از نور واحدی آفریده شده‌ایم» و در همان کتاب از معجم طبرانی نقل می‌کند که پیغمبر فرمود: «**إِنَّ اللهَ خَلَقَ الْأَنْبِيَاءَ مِنْ أَشْجَارٍ شَتَّى وَخَلَقني وَعَلِيّاً مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ**؛ خداوند پیامبران را از شجره‌های متعدّدی آفرید؛ ولی من و علی را از شجرهٔ واحدی خلق کرد».[۱]

داستان فرستادن سورهٔ برائت با ابو بکر برای قرائت بر حاضران مکّه در موسم حج و سپس گرفتن آن از ابو بکر و دادن به علیؑ در کتب تاریخ، معروف است. هنگامی که ابوبکر خدمت پیامبرﷺ برگشت و عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت باد آیا چیزی دربارهٔ من نازل شده که آیات برائت را از من گرفتید؟ فرمود: نه «**وَلَكِن لَا يُبَلِّغْ عَنِّي إِلَّا أَنَا أَوْ رَجُلٌ مِنِّي**؛ ولی باید پیام مرا خودم یا کسی که از من است برساند».[۲]

این روایت در مسند احمد حنبل به صورت گویاتری نقل شده که پیغمبرﷺ در جواب ابوبکر فرمود: جبرئیل نزد من آمده و گفته است: «**لَن يُؤَدِّيَ عَنْكَ إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ**؛ پیام سورهٔ برائت را تنها خودت یا کسی که از توست باید به مردم برساند».[۳]

تعبیر به «**كَالضَّوْءِ مِنَ الضَّوْءِ**» اشاره به این است که نور ایمان و قوّت و قدرت من از نور ایمان و قدرت پیغمبرﷺ گرفته شده و تعبیر به «**وَالذِّرَاعِ مِنَ الْعَضُدِ**» اشاره به این است که هر گاه بازو محکم باشد ذراع نیز محکم خواهد بود.

---

۱. كفاية الطالب، ص ۳۱۵ به بعد مطابق نقل شرح نهج البلاغهٔ تستری، ج ۷، ص ۴۶۸ و ۴۶۹.
۲. تذكرة الخواص، ص ۳۷.
۳. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۵۱.

سپس برای تأکید بر شجاعت خود می‌فرماید: «(و به حول و قوّهٔ الهی چنان شجاعم که) به خدا سوگند اگر همهٔ عرب برای نبرد با من پشت به پشت یکدیگر بدهند، من از میدان مبارزهٔ با آنها روی بر نمی‌گردانم (و در برابر آنها می‌ایستم تا پیروز شوم یا شربت شهادت بنوشم)»؛ (**وَاللهِ لَوْ تَظَاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلَى قِتَالِي لَمَا وَلَّيْتُ عَنْهَا**).

مانند این سخن از کسی شنیده نشده است و به یقین علی علیه السلام مرد مبالغه نیست و آنچه می‌گوید عین واقعیّت است. در میدان‌های نبرد هم این حقیقت را اثبات کرده است؛ از میدان بدر گرفته تا احد و خندق و غزوات دیگر. علی بن ابی‌طالب کسی بود که هرگز پشت به دشمن نکرد و از فزونی لشکر دشمن نترسید تا آنجا که «**کَرَّارٌ غَيْرُ فَرَّارٍ**» لقب گرفت.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله این سخن را در داستان فتح خیبر بعد از آنکه دیگران رفتند و کاری برای فتح قلعه‌های خیبر انجام ندادند فرمود: «**لَأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ غَداً رَجُلاً يُحِبُّ اللهَ وَرَسُولَهُ كَرَّارٌ غَيْرُ فَرَّارٍ لَا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللهُ عَلَى يَدَيْهِ**؛ فردا پرچم را به دست کسی خواهم داد که خدا و پیامبرش او را دوست دارند پیوسته به دشمن حمله می‌کند و هرگز فرار نخواهد کرد و خداوند به دست او این قلعه‌ها را فتح می‌کند».[1]

آن‌گاه امام علیه السلام در آخرین و چهارمین نکتهٔ این بخش از نامه می‌فرماید: «و اگر فرصت دست دهد که بر گردن گردن‌کشان عرب مسلّط شوم، به سرعت به‌سوی آنها (برای پیکار) خواهم شتافت و به زودی تلاش می‌کنم که زمین را از این شخص معکوس و جسم واژگونه (معاویه) پاک سازم تا خاک و سنگریزه از میان دانه‌های درو شده خارج شود (و جامعهٔ اسلامی پاک و خالص گردد)»؛ (**وَلَوْ أَمْكَنَتِ الْفُرَصُ مِنْ رِقَابِهَا لَسَارَعْتُ إِلَيْهَا. وَسَأَجْهَدُ فِي أَنْ أُطَهِّرَ الْأَرْضَ مِنْ هَذَا**

۱. بحارالانوار، ج ۳۱ ص ۲۵۹؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۶.

الشَّخْصِ الْمَعْكُوسِ، وَالْجِسْمِ الْمَرْكُوسِ[۱]، حَتَّى تَخْرُجَ الْمَدَرَةُ[۲] مِنْ بَيْنِ حَبِّ الْحَصِيدِ[۳]).

تعبیر به «**أُطَهِّرَ الْأَرْضَ**» اشارهٔ روشنی به این حقیقت است که وجود امثال معاویه بر روی زمین صحنهٔ آن را آلوده می‌سازد و تا از میان نروند پاک نمی‌شود.

و تعبیر به «**الشَّخْصِ الْمَعْكُوسِ**» اشاره به این است که افکارش واژگونه است؛ حق در نظر او باطل و باطل در نظر او حق است.

و تعبیر به «**الْجِسْمِ الْمَرْكُوسِ**» اشاره به این است که نه تنها افکار او وارونه است، بلکه از نظر ظاهر نیز انسانی کج‌اندیش و بدرفتار و واژگونه محسوب می‌شود.

تعبیر به «**حَتَّى تَخْرُجَ الْمَدَرَةُ...**» اشاره به این است که هنگامی که محصول را از زمین‌های زراعتی بر می‌دارند، غالباً دانه‌های باارزش با سنگ و کلوخ و شن آمیخته می‌شود و کشاورزان آنها را از میان دانه‌ها خارج می‌سازند تا قابل استفاده شود. من هم باید این افراد بی‌ارزش و کج‌اندیش را از میان مسلمانان بردارم تا اسلام و مسلمانان خالص شوند.

بعضی سؤال می‌کنند که آیا این سخن مولا با اقتدا به پیغمبر «**رَحْمَةٌ لِلْعالَمينَ**» سازگار است؟

در پاسخ می‌گوییم: آری. رحمت در جای خود لازم است و شدت و غضب در جای خود؛ اگر به جای رحمت شدت نشان داده شود اشتباه است و اگر در جای شدت رحمت به کار گرفته شود خطاست. زندگانی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز شاهد و گواه این معناست. در احد به آن جمعیت گمراه دعا می‌کند و می‌گوید:

---

۱. «**الْمَرْكُوس**» به معنای واژگونه است از ریشهٔ «**رَكْس**» بر وزن «**عكس**» به معنای پشت و رو کردن یا چیزی را با سر روی زمین گذاردن گرفته شده.

۲. «**الْمَدَرة**» به معنای قطعهٔ گل خشکیده است.

۳. «**الحصيد**» به معنای درو شده از ریشهٔ حصاد به معنای درو کردن گرفته شده است.

«خداوندا هدایتشان کن که نمی‌دانند» ولی در داستان یهود پیمان‌شکن و سنگدل بنی قریضه در برابر آنها شدّت عمل به خرج می‌دهد.

در حقیقت حضرت این حقیقت روشن را از قرآن مجید آموخته است که در یکجا می‌فرماید: «﴿**يٰا أَيُّهَا النَّبِيُّ جٰاهِدِ الْكُفّٰارَ وَالْمُنٰافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ**﴾؛ ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنها سخت بگیر!».[۱] و در جای دیگر می‌فرماید: «﴿**فَبِمٰا رَحْمَةٍ مِنَ اللّٰهِ لِنْتَ لَهُمْ**﴾؛ به سبب رحمت الهی، در برابر مؤمنان، نرم و مهربان شدی!».[۲]

* * *

---

۱. توبه، آیهٔ ۷۳.

۲. آل عمران، آیهٔ ۱۵۹. در تفسیر فخر رازی، ج ۱، ص ۲۳۵ در تفسیر سورهٔ حمد می‌گوید: لَقَدِ اشْتُهِرَ أَنَّ النَّبِيَّ علیه السلام لَمّا كُسِرَتْ رُبٰاعِيَّتُهُ قٰال: «اللّهمّ اهْدِ قَوْمي فَاِنَّهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ».

بخش پنجم

وَمِنْ هَذَا الْكِتَابِ وَهُوَ آخِرُهُ:

إِلَيْكِ عَنِّي يَا دُنْيَا فَحَبْلُكِ عَلَى غَارِبِكِ، قَدِ انْسَلَلْتُ مِنْ مَخَالِبِكِ، وَأَفْلَتُّ مِنْ حَبَائِلِكِ، وَاجْتَنَبْتُ الذَّهَابَ فِي مَدَاحِضِكِ. أَيْنَ الْقُرُونُ الَّذِينَ غَرَرْتِهِمْ بِمَدَاعِبِكِ! أَيْنَ الْأُمَمُ الَّذِينَ فَتَنْتِهِمْ بِزَخَارِفِكِ، فَهَا هُمْ رَهَائِنُ الْقُبُورِ، وَمَضَامِينُ اللُّحُودِ! وَاللهِ لَوْ كُنْتِ شَخْصاً مَرْئِيّاً، وَقَالَباً حِسِّيّاً، لَأَقَمْتُ عَلَيْكِ حُدُودَ اللهِ فِي عِبَادٍ غَرَرْتِهِمْ بِالْأَمَانِيِّ، وَأُمَمٍ أَلْقَيْتِهِمْ فِي الْمَهَاوِي، وَمُلُوكٍ أَسْلَمْتِهِمْ إِلَى التَّلَفِ، وَأَوْرَدْتِهِمْ مَوَارِدَ الْبَلَاءِ، إِذْ لَا وِرْدَ وَلَا صَدَرَ! هَيْهَاتَ! مَنْ وَطِئَ دَحْضَكِ زَلِقَ، وَمَنْ رَكِبَ لُجَجَكِ غَرِقَ، وَمَنِ ازْوَرَّ عَنْ حَبَائِلِكِ وُفِّقَ، وَالسَّالِمُ مِنْكِ لَا يُبَالِي إِنْ ضَاقَ بِهِ مُنَاخُهُ، وَالدُّنْيَا عِنْدَهُ كَيَوْمٍ حَانَ انْسِلَاخُهُ. اعْزُبِي عَنِّي! فَوَاللهِ لَا أَذِلُّ لَكِ فَتَسْتَذِلِّينِي، وَلَا أَسْلَسُ لَكِ فَتَقُودِينِي.

ترجمه

بخش دیگری از این نامه که قسمت پایانی نامه است:

ای دنیا! از من دور شو، افسارت را بر گردنت انداختم (و تو را رها ساختم) من از چنگال تو رهایی یافته‌ام و از دامت رسته‌ام و از لغزشگاه‌هایت دوری گزیده‌ام. کجایند آن اقوام پیشین که تو آنها را با بازیچه‌هایت فریب دادی؟ کجایند امت‌هایی که با زینت‌هایت آنها را فریفتی؟ (آری) آنها گروگان‌های قبورند و درون لحدها پنهان. (ای دنیا) به خدا سوگند اگر تو شخصی قابل رؤیت و جسمی محسوس بودی حدود الهی را بر تو جاری می‌ساختم در مورد بندگانی که آنها را با آرزوها فریفتی و امت‌هایی که به هلاکت افکندی و سلاطینی که آنها

را تسلیم مر کردی و در آبشخور بلا وارد ساختی؛ در آنجا که نه راه ورودی بود و نه راه خروج.

هیهات! هر کس در لغزشگاه‌هایت گام بگذارد می‌لغزد (و سقوط می‌کند) و کسی که بر امواج دریای تو سوار گردد غرق می‌شود (اما) کسی که از دام‌های تو کنار رود موفق و پیروز می‌گردد و آن کس که از دست تو سالم بماند از اینکه معیشت بر او تنگ شود نگران نخواهد شد (چرا که) دنیا در نظرش همچون روزی است که زوال و پایانش فرا رسیده. (ای دنیا) از من دور شو به خدا سوگند من رام تو نخواهم شد تا مرا خوار و ذلیل سازی و زمام اختیارم را به دست تو نخواهم سپرد که به هر جا خواهی ببری.

شرح و تفسیر

ای دنیا از من دور شو!

بخش دیگری از این نامه که قسمت پایانی آن است. (و ما آن را بر سه بخش تقسیم کردیم).

(**وَمِنْ هَذَا الْكِتَابِ وَهُوَ آخِرُهُ**).

امام علیه السلام در این بخش از نامه برای اینکه مخاطبش عثمان بن حنیف و همهٔ مخاطبانش در سراسر جهان و در طول تاریخ گرفتار وسوسه‌های زرق و برق دنیا و مقامات و لذاتش نشوند، در تعبیری زیبا و فصیح و بلیغ، دنیا را مخاطب خود قرار داده و با او سخن می‌گوید و می‌فرماید: «ای دنیا! از من دور شو، افسارت را بر گردنت انداختم (و تو را رها ساختم) من از چنگال تو رهایی یافته‌ام و از دامت رسته‌ام و از لغزشگاه‌هایت دوری گزیده‌ام»؛ (**إِلَيْكِ عَنِّي**[1] **يَا دُنْيَا**

---

۱. «**إِلَيْکَ عَنّي**» جمله‌ای است که ظاهراً از دو جار و مجرور تشکیل شده در حالی که «**إِلَيْکَ**» اسم فعل و به ←

فَحَبْلُكِ عَلَى غَارِبِكِ[۱] **قَدِ انْسَلَلْتُ**[۲] **مِنْ مَخَالِبِكِ**[۳]**، وَأَفْلَتُّ**[۴] **مِنْ حَبَائِلِكِ**[۵]**، وَاجْتَنَبْتُ الذَّهَابَ فِي مَدَاحِضِكِ**[۶]).

امامعليه‌السلام در این عبارات کوتاه، دنیا را به چهار چیز تشبیه کرده، نخست به شتری که ممکن است پرشیر، جالب و جذاب باشد؛ ولی هنگامی که صاحبش می‌خواهد از آن صرف نظر کند و در چراگاه رهایش سازد، افسار او را بر پشت یا گردنش می‌افکند، او هم خود را آزاد می‌بیند از صاحبش دور می‌شود و در چراگاه به حال خود مشغول می‌گردد.

در تشبیه دوم او را به درنده‌ای تشبیه می‌کند که می‌خواهد با چنگال‌های خطرناکش صید خود را گرفته و پاره کند، می‌فرماید: من خود را از چنگال چنین حیوان درنده‌ای رها ساختم و دستش به من نخواهد رسید.

در تشبیه سوم به صیّادی تشبیه می‌کند که دام‌های خود را برای گرفتار ساختن صید گسترده است می‌فرماید: من این دام‌ها را شناخته‌ام و از آنها رسته‌ام و هرگز گرفتار آنها نیستم.

در تشبیه چهارم به پرتگاهی تشبیه می‌کند که لغزشگاه‌های فراوان دارد؛ لغزش‌های شهوات، مال و مقام، زن و فرزند و زرق و برق‌ها، می‌فرماید: من از آن لغزشگاه‌ها دوری جسته‌ام و به این ترتیب نه در دام و نه در چنگال و نه در پرتگاه‌های او افتاده‌ام.

← معنای «أبْعِدْ» یعنی دور شو است. این احتمال نیز هست که جمله‌ای دارای فعل مقدری که همان «اِرْجِع» و «اَبْعِد» است باشد یعنی «**اِرْجِعْ إلَيْکَ وأبْعِدْ عَنّي**؛ از من دور شو و به سوی خود برگرد».

۱. «**غارب**» به معنای محلّی است که میان پشت و گردن شتر واقع است و به معنای گردن و آخرین نقطهٔ پشت نیز آمده است.

۲. «**اِنْسَلَلْتُ**» از ریشهٔ «**سلّ**» بر وزن «**حلّ**» به معنای کشیدن و خارج شدن به آرامی گرفته شده است.

۳. «**مَخالب**» جمع «**مِخْلَب**» بر وزن «**منبر**» به چنگال پرندگان و درندگان گفته می‌شود.

۴. «**أفْلَتُّ**» از ریشهٔ «**فَلْت**» بر وزن «**برف**» به معنای رهایی یافتن است.

۵. «**حَبائل**» جمع «**حِبالة**» به معنای دام است.

۶. «**مَداحِضْ**» جمع «**مَدْحَض**» بر وزن «**مرکز**» به معنای لغزشگاه است.

آن‌گاه در ادامهٔ سخن باز دنیا را مخاطب ساخته می‌فرماید: «کجایند آن اقوام پیشین که تو آنها را با بازیچه‌هایت فریب دادی؟ کجایند امت‌هایی که با زینت‌هایت آنها را فریفتی؟ (آری) آنها گروگان‌های قبورند و درون لحدها پنهان»؛ (**أَيْنَ الْقُرُونُ الَّذِينَ غَرَرْتِهِمْ بِمَدَاعِبِكِ**[1]**! أَيْنَ الْأُمَمُ الَّذِينَ فَتَنْتِهِمْ بِزَخَارِفِكِ! فَهَا هُمْ رَهَائِنُ**[2] **الْقُبُورِ، وَمَضَامِينُ**[3] **اللُّحُودِ**[4]**!**).

این سخن برگرفته از آیات متعدّد قرآن است که به اقوام پیشین اشاره می‌کند؛ اقوامی که در گذشته صاحب قدرت بودند و دارای جاه و جلال و مکنت؛ ولی همگی بر اثر عصیان و گناه گرفتار عذاب الهی شدند و در زیر خاک‌ها مدفون گشتند به گونه‌ای که کمترین صدایی از آنها شنیده نمی‌شود. در آیهٔ ۹۸ سورهٔ مریم می‌خوانیم: «﴿**وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِّنْ قَرْنٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِّنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزاً**﴾؛ چه بسیار اقوام (بی‌ایمان و گنهکاری) را که پیش از آنان هلاک کردم؛ آیا (اثری) از هیچ‌یک از آنها احساس می‌کنی؟ یا کمترین صدایی از آنها می‌شنوی».

در آیهٔ ۱۲۸ سورهٔ طه می‌خوانیم: «﴿**أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِّنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِأُولِي النُّهَىٰ**﴾؛ آیا برای هدایت آنها کافی نیست که بسیاری از اقوام پیشین را (که طغیان و فساد کردند) هلاک نمودیم، در حالی که اینها در مسکن‌های (ویران شدهٔ) آنان راه می‌روند؟! به یقین در این امر، نشانه‌های روشنی برای خردمندان است».

مرحوم علّامهٔ شوشتری در اینجا داستان عبرت‌انگیزی از امالی مرحوم صدوق نقل کرده که خلاصه‌اش این است: ذوالقرنین از کنار قبرستانی

---

۱. «**مَداعِب**» جمع «**مَدْعَبَة**» بر وزن «**مکتبة**» به معنای مزاح و شوخی است.

۲. «**رَهائن**» جمع رهینه به معنای گروگان است.

۳. «**مَضامین**» جمع «**مضمون**» در اصل به معنای جنینی است که در شکم مادر است. سپس به هر چیزی که در لا به لای چیز دیگری قرار گرفته اطلاق شده است.

۴. «**اللُّحُود**» جمع «**لحد**» بر وزن «**مهد**» به معنای شکافی است که در طرف پایین قبر ایجاد می‌کنند و میّت را در آن قرار می‌دهند.

می‌گذشت. پیرمردی را دید که در آنجا نشسته و چند جمجمه را از قبرها بیرون آورده و مرتباً آنها را وارسی می‌کند. ذوالقرنین تعجّب کرد، ایستاد و گفت: ای پیرمرد برای چه این جمجمه‌ها را وارسی می‌کنی؟ گفت: می‌خواهم جمجمهٔ افراد صاحب مقام را از غیر صاحب مقام و غنی را از فقیر بشناسم؛ ولی مدت‌هاست که بررسی می‌کنم اما تاکنون نشناخته‌ام. ذوالقرنین احساس کرد نظرش به اوست و می‌گوید: فردا که به زیر خاک رویم همه یکسانیم.[1]

آن‌گاه امام علیه السلام در ادامهٔ این سخن با تعبیر حکیمانه و تکان دهنده‌ای دنیا را مخاطب ساخته می‌فرماید: «(ای دنیا) به خدا سوگند اگر تو شخصی قابل رؤیت و جسمی محسوس بودی حدود الهی را بر تو جاری می‌ساختم در مورد بندگانی که آنها را با آرزوها فریفتی و امت‌هایی که به هلاکت افکندی و سلاطینی که آنها را تسلیم مر کردی و در آبشخور بلا وارد ساختی؛ در آنجا که نه راه ورودی بود و نه راه خروج»؛ (**وَاللهِ لَوْ كُنْتِ شَخْصاً مَرْئِيّاً، وَقَالَباً حِسِّيّاً، لَأَقَمْتُ عَلَيْكِ حُدُودَ اللهِ فِي عِبَادٍ غَرَرْتِهِمْ بِالْأَمَانِيِّ، وَأُمَمٍ أَلْقَيْتِهِمْ فِي الْمَهَاوِي**[2]**، وَمُلُوكٍ أَسْلَمْتِهِمْ إِلَى التَّلَفِ، وَأَوْرَدْتِهِمْ مَوَارِدَ الْبَلَاءِ، إِذْ لَا وِرْدَ**[3] **وَلَا صَدَرَ**[4]).

به یقین دنیا به معنای مجموعهٔ مواهب مادّی است که نه قلب و اندیشه‌ای دارد و نه اراده و اختیاری، بلکه وسایلی است که می‌توان از آن برای نیل به سعادت بهره‌گیری کرد و یا برای غرق شدن در شقاوت به آن روی آورد. به علاوه چیزی نیست که بتوان حد الهی را بر او جاری کرد؛ ولی هدف مولا کنایه‌ای لطیف و تشبیهی ظریف است برای بیدار ساختن مغروران گم کرده راه

---

۱. شرح نهج البلاغهٔ مرحوم شوشتری، ج ۶، ص ۳۹۰؛ بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۱۷۵.

۲. «**الْمَهٰاوِي**» جمع «مَهوی» و «مَهواة» به معنای درّه است و به هر جای خطرناکی که انسان را در معرض هلاکت قرار می‌دهد اطلاق می‌شود.

۳. «**وِرْد**» در اصل به معنای وارد شدن بر کنار آب نهر است سپس به هرگونه ورود اطلاق شده است.

۴. «**صَدَر**» نقطهٔ مقابل «**وِرْد**» یعنی خارج شدن از کنار آب است سپس به هر نوع خروج اطلاق شده است.

و غافلان سر تا پا اشتباه تا بیدار شوند و به خود آیند و از سرگذشت پیشینیان عبرت گیرند و آیندهٔ خود را در آیینهٔ تاریخ گذشته بخوانند.

این سخن در واقع برگرفته از قرآن مجید است که همین مطلب را به صورت دیگری دنبال می‌کند. و بارها در خطاب‌های خود همگان را به بررسی تاریخ اقوام پیشین که بر اثر غرور و غفلت گرفتار انواع بلاها شدند و خود و ثروتشان در زیر خاک‌ها مدفون گشتند فرا می‌خواند. در کلام خداوند می‌خوانیم: «﴿**لَقَدْ كٰانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبٰابِ**﴾؛ راستی در سرگذشت آنها عبرتی برای صاحبان اندیشه بود».[۱]

در جای دیگر می‌فرماید: «﴿**كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنّٰاتٍ وَعُيُونٍ * وَزُرُوعٍ وَمَقٰامٍ كَرِيمٍ * وَنَعْمَةٍ كٰانُوا فِيهٰا فٰاكِهِينَ * كَذٰلِكَ وَأَوْرَثْنٰاهٰا قَوْماً آخَرِينَ * فَمٰا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمٰاءُ وَالْأَرْضُ وَمٰا كٰانُوا مُنْظَرِينَ**﴾؛ چه بسیار باغ‌ها و چشمه‌ها که به جای گذاشتند * و کشتزارها و قصرهای پر ارزش * و نعمت‌های فراوان دیگر که در آن غرق شادمانی بودند! * این‌چنین بود (ماجرای آنان!) و ما این (نعمت‌ها) را میراث برای اقوام دیگری قرار دادیم * نه آسمان و زمین، بر آنان گریست و نه به آنها مهلتی داده شد».[۲]

آن‌گاه در ادامهٔ همین سخن با چند تشبیه دیگر حال کسانی را که فریفتهٔ دنیا شدند و آنها را که از دام آن جستند و از زرق و برق آن رستند بیان می‌دارد می‌فرماید: «هیهات! هر کس در لغزشگاه‌هایت گام بگذارد می‌لغزد (و سقوط می‌کند) و کسی که بر امواج دریای تو سوار گردد غرق می‌شود (اما) کسی که از دام‌های تو کنار رود موفق و پیروز می‌گردد و آن کس که از دست تو سالم بماند از اینکه معیشت بر او تنگ شود نگران نخواهد شد (چرا که) دنیا در نظرش

---

۱. یوسف، آیهٔ ۱۱۱.

۲. دخان، آیهٔ ۲۵-۲۹.

همچون روزی است که زوال یافته و پایانش فرا رسیده»؛ (**هَيْهَاتَ! مَنْ وَطِئَ دَحْضَكِ**[۱] **زَلِقَ**[۲]**، وَمَنْ رَكِبَ لُجَجَكِ**[۳] **غَرِقَ، وَمَنِ ازْوَرَّ**[۴] **عَنْ حَبَائِلِكِ وُفِّقَ، وَالسَّالِمُ مِنْكِ لَا يُبَالِي إِنْ ضَاقَ بِهِ مُنَاخُهُ**[۵]**، وَالدُّنْيَا عِنْدَهُ كَيَوْمٍ حَانَ انْسِلَاخُهُ**).

امام علیه السلام در این بخش از کلام نورانیش مواهب مادّی دنیا را به سه چیز تشبیه می‌کند، نخست لغزشگاه‌هایی که هر زمان احتمال سقوط در آن دور از انتظار نیست، مقام‌های دنیا، ثروت‌ها و شهواتش همواره چنین است. اگر انسان کمی غفلت کند از حلال به حرام می‌غلطد و در چنگال هوا و هوس اسیر می‌شود.

دیگر اینکه دنیا را به دریای مواج خطرناکی تشبیه کرده که عبور از آن بسیار مشکل است و بسیار می‌شود که امواج هوا و هوس‌ها به قدری شدید و سنگین است که افراد را با خود می‌برد و غرق می‌کند.

در تشبیه سوم زرق و برق و زخارف دنیا را به دام‌هایی تشبیه می‌کند که اگر کسی بتواند خود را از آن برکنار دارد توفیق سعادت و قرب خدا رفیق او خواهد شد و همین اندازه که از آن به سلامت بگذرد برای او بزرگ‌ترین افتخار و پیروزی است، هرچند از نظر زندگی در سختی باشد.

سپس، دنیا را به روزی که در آستانهٔ پایان گرفتن است و به اصطلاح همچون آفتاب لب بام است تشبیه فرموده، چراکه به قدری با سرعت می‌گذرد که به گفتهٔ شاعر:

طی نگشته روزگار کودکی پیری رسید

از کتاب عمر ما فصل شباب افتاده است

---

۱. «**دَحْض**» به معنای لغزشگاه است.

۲. «**زَلِق**» از مادهٔ «**زَلْق**» بر وزن «**دلق**» به معنای لغزیدن است.

۳. «**لُجَج**» جمع «**لُجّه**» بر وزن «**حجه**» به معنای بخش‌های عظیم و متلاطم دریاست.

۴. «**اِزْوَرَّ**» از ریشهٔ «**اِزْوِرار**» به معنای کنار رفتن و انحراف از چیزی است و از ریشهٔ زیارت گرفته شده است.

۵. «**مَناخ**» در اصل به معنای محلّی است که شتر در آنجا بر زمین می‌خوابد. سپس به هر محل استقرار اطلاق شده است.

در حدیثی که مرحوم کلینی در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است می‌خوانیم که فرمود: «**اصْبِرُوا عَلَى طَاعَةِ اللهِ وَتَصَبَّرُوا عَنْ مَعْصِيَةِ اللهِ فَإِنَّمَا الدُّنْيَا سَاعَةٌ فَمَا مَضَى فَلَيْسَ تَجِدُ لَهُ سُرُوراً وَلَا حُزْناً وَمَا لَمْ يَأْتِ فَلَيْسَ تَعْرِفُهُ فَاصْبِرْ عَلَى تِلْكَ السَّاعَةِ الَّتِي أَنْتَ فِيهَا فَكَأَنَّكَ قَدِ اغْتَبَطْتَ**؛ بر اطاعت خداوند شکیبا باشید و از معصیت او خودداری کنید، زیرا دنیا ساعتی بیش نیست. آنچه گذشته نه سروری دارد و نه غمی (چرا که از دسترس انسان خارج شده است) و آنچه نیامده نمی‌دانی چگونه است، بنابراین ساعتی را که در آن هستی مراقب باش تا به سادگی از دست ندهی و از آن استفاده کنی به گونه‌ای که مردم بعد از مرگت غبطهٔ تو را بخورند».[1]

آن‌گاه در پایان این بخش از نامه دنیا را مخاطب ساخته می‌فرماید: «(ای دنیا) از من دور شو به خدا سوگند من رام تو نخواهم شد تا مرا خوار و ذلیل سازی و زمام اختیارم را به دست تو نخواهم سپرد که به هر جا خواهی ببری»؛ (**اعْزُبِي**[2] **عَنِّي! فَوَاللهِ لَا أَذِلُّ لَكِ فَتَسْتَذِلِّينِي، وَلَا أَسْلَسُ**[3] **لَكِ فَتَقُودِينِي**).

تاکنون دیده نشده است که دنیا را به این گونه خطاب‌ها مخاطب سازد و او را به محاکمه‌ای شدید فرا خواند و سرانجام این چنین محکومش کند و خویش را از دام او رهایی بخشد.

آری تنها کسی می‌تواند این‌گونه دنیا را به محاکمه کشد و با این خطاب‌های کوبنده مخاطب سازد که دامن از دنیا برچیده باشد و در عین دسترسی به تمام راه‌های دنیا دست رد بر سینهٔ او بزند و به هیچ قیمتی حاضر به تسلیم در برابر آن نباشد.

---

۱. کافی، ج ۲، ص ۴۵۹، ح ۲۱.

۲. «**اعْزُبِي**» به معنای از من دور شو از ریشهٔ «**عُزُوب**» بر وزن «**غروب**» به معنای دور شدن گرفته شده، به کسانی که ازدواج نکرده‌اند عزب گفته می‌شود، زیرا از زندگی خانوادگی دورند.

۳. «**أَسْلَسُ**» از ریشهٔ «**سلاسة**» به معنای مطیع شدن و گاه به معنای آسان گشتن آمده است.

در ضمن این سخن پاسخی است به آنها که می‌گویند دنیا ما را بر چنین و چنان کاری مجبور ساخت. امام علیه السلام می‌فرماید: تا انسان تسلیم دنیا نشود او خوار و ذلیلش نمی‌کند و تا زمام اختیار خود را به دنیا نسپارد او را به سوی پرتگاه‌های گناه نمی‌کشاند. درست است که دنیا با زرق و برقش به انسان چشمک می‌زند و او را فرا می‌خواند؛ ولی هرگز کسی را مجبور به پیروی و تسلیم در برابر خود نمی‌کند درست شبیه آنچه قرآن مجید دربارهٔ شیطان می‌گوید: «﴿**وَقٰالَ الشَّيْطٰانُ لَمّٰا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللّٰهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمٰا كٰانَ لِيَ عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطٰانٍ إِلّٰا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلاٰ تَلُومُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ**﴾؛ و هنگامی که کار (در صحنهٔ قیامت) تمام می‌شود شیطان می‌گوید: خداوند به شما وعدهٔ حق داد؛ و من به شما وعدهٔ (باطل) دادم، و تخلّف کردم. من بر شما تسلّطی نداشتم، جز اینکه دعوتتان کردم و شما دعوت مرا پذیرفتید، بنابراین من را سرزنش نکنید؛ و خود را سرزنش کنید».[1]

نکته

طلاق دادن دنیا

آنچه امام علیه السلام در این بخش از نامهٔ خود دربارهٔ محاکمهٔ دنیا بیان فرموده که ای دنیا اگر شخصی دیدنی و قالبی حسی داشتی، حدود خدا را در مورد کسانی که آنها را فریفتی بر تو جاری می‌ساختم، ما را به یاد حدیث پر معنای دیگری می‌اندازد که از امام علیه السلام نقل شده و نشان می‌دهد که در عالم مکاشفه دنیا به صورت زن زیبایی از زیبارویان معروف عرب در مقابل آن حضرت ظاهر شد در حالی که آن حضرت بیل به دست داشته و در نخلستان مشغول کار بوده است. امام علیه السلام می‌گوید: این زن بسیار زیبا رو به من کرد و گفت: ای پسر ابوطالب آیا

---

۱. ابراهیم، آیهٔ ۲۲.

حاضری با من ازدواج کنی که تو را از این بیلی که در دست داری بی‌نیاز کنم و خزاین زمین را به تو نشان دهم و تا زنده‌ای حاکم بر جهان باشی و فرزندان تو هم بعد از تو چنین باشند؟ امام علیه‌السلام فرمود: تو کیستی که من از خانواده‌ات تو را خواستگاری کنم؟ گفت: من دنیا هستم. گفتم: برگرد همسری جز من برگزین. سپس همان بیل را به دست گرفتم و این اشعار را انشا کردم:

«لَقَدْ خَابَ مَنْ غَرَّتْهُ دُنْيَا دَنِيَّةٌ ... وَمَا هِيَ إِنْ غَرَّتْ قُرُوناً بِنَائِلِ
أَتَتْنَا عَلَى زِيِّ الْعَزِيزِ بُثَيْنَةَ ... وَزِينَتُهَا فِي مِثْلِ تِلْكَ الشَّمَائِلِ
فَقُلْتُ لَهَا غُرِّي سِوَايَ فَإِنَّنِي ... عَزُوفٌ عَنِ الدُّنْيَا وَلَسْتُ بِجَاهِلِ
وَمَا أَنَا وَالدُّنْيَا فَإِنَّ مُحَمَّداً ... أَحَلَّ صَرِيعاً بَيْنَ تِلْكَ الْجَنَادِلِ
وَهَبْهَا أَتَتْنِي بِالْكُنُوزِ وَدُرِّهَا ... وَأَمْوَالِ قَارُونَ وَمُلْكِ الْقَبَائِلِ
أَلَيْسَ جَمِيعاً لِلْفَنَاءِ مَصِيرُهَا ... وَيَطْلُبُ مِنْ خُزَّانِهَا بِالطَّوَائِلِ
فَغُرِّي سِوَايَ إِنَّنِي غَيْرُ رَاغِبٍ ... بِمَا فِيكِ مِنْ مُلْكٍ وَعِزٍّ وَنَائِلِ
فَقَدْ قَنِعَتْ نَفْسِي بِمَا قَدْ رُزِقْتُهُ ... فَشَأْنَكِ يَا دُنْيَا وَأَهْلَ الْغَوَائِلِ
فَإِنِّي أَخَافُ اللهَ يَوْمَ لِقَائِهِ ... وَأَخْشَى عَذَاباً دَائِماً غَيْرَ زَائِلِ

آن کس که دنیای پست او را فریب دهد گرفتار خسران شود و اگر قرن‌ها انسان را فریب دهد به نتیجه نخواهد رسید.

دنیا به صورت بثَیْنة (دختر زیباروی عرب) به سوی من آمد و خود را با زینت‌های فراوان آراسته بود.

به او گفتم: به سراغ دیگری برو چرا که من از دنیا چشم پوشیدم و نادان نیستم.

مرا با دنیا چکار در حالی که محمّد (پیامبر بزر ما) سرانجام در میان سنگ‌ها و خاک‌ها مدفون شد.

به فرض که دنیا گنج‌ها و جواهرات و اموال قارون و حکومت قبایل را برای

من بیاورد.

آیا همهٔ اینها سرانجام فانی نمی‌شود سپس از خازنان آنها حساب‌رسی نمی‌کنند؟

آری دیگری را فریب ده که من به تو علاقه‌ای ندارم. نه به حکومتت و نه به عزّتت و نه به مواهبت.

نفس من به آنچه به او روزی داده شده قانع است، پس ای دنیا به سراغ کسانی رو که حاضرند این بدبختی‌ها را بپذیرند.

من از لقای پروردگار در روز قیامت بیمناکم و از عذاب دایم و غیر زایل او ترسانم».[۱]

* * *

۱. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۳۶۳.

بخش ششم

وَايْمُ اللهِ ـ يَمِيناً أَسْتَثْنِي فِيهَا بِمَشِيئَةِ اللهِ ـ لَأَرُوضَنَّ نَفْسِي رِيَاضَةً تَهِشُّ مَعَهَا إِلَى الْقُرْصِ إِذَا قَدَرْتُ عَلَيْهِ مَطْعُوماً وَتَقْنَعُ بِالْمِلْحِ مَأْدُوماً، وَلَأَدَعَنَّ مُقْلَتِي كَعَيْنِ مَاءٍ، نَضَبَ مَعِينُهَا، مُسْتَفْرِغَةً دُمُوعَهَا. أَتَمْتَلِئُ السَّائِمَةُ مِنْ رِعْيِهَا فَتَبْرُكَ؟ وَتَشْبَعُ الرَّبِيضَةُ مِنْ عُشْبِهَا فَتَرْبِضَ؟ وَيَأْكُلُ عَلِيٌّ مِنْ زَادِهِ فَيَهْجَعَ! قَرَّتْ إِذاً عَيْنُهُ إِذَا اقْتَدَى بَعْدَ السِّنِينَ الْمُتَطَاوِلَةِ بِالْبَهِيمَةِ الْهَامِلَةِ، وَالسَّائِمَةِ الْمَرْعِيَّةِ!

ترجمه

به خدا سوگند ـ سوگندی که تنها مشیت خدا را از آن استثنا می‌کنم ـ آنچنان نفس خویش را به ریاضت وا می‌دارم که هرگاه به یک قرص نان دست یابد به آن دلخوش شود و به نمک به عنوان خورش قناعت کند و آن‌قدر از چشم‌هایم اشک می‌ریزم که (سرانجام) همچون چشمه‌ای شود که تمام آب خود را بیرون ریخته باشد. آیا همان‌گونه که گوسفندان در بیابان، شکم را از علف‌ها پر می‌کنند و می‌خوابند یا گله‌هایی که در آغل‌ها هستند از علف سیر می‌شوند و استراحت می‌کنند، علی هم باید از زاد و توشهٔ خود سیر شود و به استراحت پردازد؟ در این صورت چشمش روشن باد که پس از سال‌ها عمر به چهارپایان رها شدهٔ بی‌شبان و گوسفندانی که آنها را به بیابان برای چرا می‌برند اقتدا کرده است.

شرح و تفسیر

آیا فقط خوردن و خوابیدن؟

امام علیه السلام در این بخش از نامهٔ مبارکش در تعقیب بحث‌های گذشته دربارهٔ

بی‌اعتنایی به دنیا و زرق و برق آن می‌فرماید: «به خدا سوگند ـ سوگندی که تنها مشیت خدا را از آن استثنا می‌کنم ـ آنچنان نفس خویش را به ریاضت وا می‌دارم که هرگاه به یک قرص نان دست یابد به آن دلخوش شود و به نمک به عنوان خورش قناعت کند و آن‌قدر از چشم‌هایم اشک می‌ریزم که (سرانجام) همچون چشمه‌ای شود که تمام آب خود را بیرون ریخته باشد»؛ (**وَايْمُ اللهِ[1] ـ يَمِيناً أَسْتَثْنِي فِيهَا بِمَشِيئَةِ اللهِ ـ لَأَرُوضَنَّ نَفْسِي رِيَاضَةً[2] تَهِشُّ[3] مَعَهَا إِلَى الْقُرْصِ إِذَا قَدَرْتُ عَلَيْهِ مَطْعُوماً، وَتَقْنَعُ بِالْمِلْحِ مَأْدُوماً[4]، وَلَأَدَعَنَّ مُقْلَتِي[5] كَعَيْنِ مَاءٍ، نَضَبَ[6] مَعِينُهَا[7]، مُسْتَفْرِغَةً دُمُوعَهَا**).

امام علیه السلام در اینجا در مرحلهٔ اوّل سوگند یاد می‌کند تا جدّی بودن این مطلب را کاملاً آشکار سازد. و در مرحلهٔ دوم ان‌شاءالله می‌گوید تا ادب خود را در پیشگاه خدا ظاهر سازد همان‌گونه که مولایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به این امر مأمور بود؛ آنجا که خداوند به او دستور می‌دهد: «﴿**وَلاٰ تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّى فٰاعِلٌ ذٰلِكَ غَداً * إِلاّٰ أَنْ يَشٰاءَ اللّٰهُ**﴾؛ و هرگز در مورد کاری نگو: من فردا آن را انجام می‌دهم؛ مگر اینکه (بگویی

---

۱. «**أَيْمُ الله**» به معنای «به خدا سوگند» است و گفته شده که در اصل از «أَيْمُن» جمع یمین به معنای قسم گرفته شده و الف آن الف وصل است که گاه مفتوح و گاه مکسور خوانده می‌شود سپس نون را حذف کرده‌اند و «ایم الله» شده است و گاه یاء را نیز حذف می‌کنند و «امُ الله» می‌گویند و به هر حال با توجّه به اینکه ریشهٔ اصلی آن جمع است، دلالت بر قَسَم مؤکّد دارد.

۲. «**رِيٰاضَة**» در اصل به معنای رام کردن با تربیت است و به همین جهت به ورزش‌های جسمانی و پرورش‌های روحانی از طرق مختلف اطلاق می‌شود و اگر به باغ روضه گفته می‌شود از این روست که زمین را با برنامهٔ منظمی پرورش داده‌اند و خرم و سرسبز ساخته‌اند.

۳. «**تَهِشُّ**» از ریشهٔ «**هَشٰاشَه**» بر وزن «**حواله**» گرفته شده که به معنای خوشحالی و تبسم کردن است.

۴. «**مَأْدُوماً**» از ریشهٔ «**إدام**» به معنای نان خورش (چیزی که با نان می‌خورند) گرفته شده، بنابراین مأدوم چیزی است که آن را به صورت نان خورش در آورده باشند.

۵. «**مُقْلَة**» به تمام کرهٔ چشم اطلاق می‌شود و گاه به مردمک چشم نیز گفته می‌شود.

۶. «**نَضَب**» از ریشهٔ «**نُضوب**» در اصل به معنای فرو رفتن آب در زمین و خشکیدن چاه یا چشمه است و این واژه گاه در مورد چشم نیز به کار می‌رود هنگامی که اشک آن تمام شود.

۷. «**مَعِين**» از ریشهٔ «**مَعْن**» بر وزن «**طعن**» به معنای جاری شدن آب است و «ماء معین» به آب جاری گفته می‌شود سپس در مورد جریان اشک از چشم‌ها به کار رفته است.

اگر) خدا بخواهد».[۱]

در مرحلهٔ سوم سخن از ریاضت بسیار شدید و مهمّی در میان می‌آورد که حاکی از ارادهٔ نیرومند مولا و سلطهٔ عجیب او بر نفس خویش است. چه ریاضتی از این بالاتر که انسان آن‌قدر گرسنگی را بر خود تحمیل کند که اگر روزی به قرص نان و کمی نمک برسد نفس او شاد گردد که نان و خورش خوبی پیدا کرده است.

در مرحلهٔ چهارم از سوز و گداز خویش از خوف خدا و عشق به ذات پاکش خبر می‌دهد که آن‌قدر می‌گرید که اشکی در چشم باقی نمی‌ماند. به یقین این کارِ هرکس نیست و خود آن حضرت در جای دیگری از همین نامه به این حقیقت اشاره فرموده که من می‌دانم شماها به این‌گونه ریاضت‌ها توانایی ندارید؛ ولی سعی کنید ورع و تقوا و درست‌کاری را هرگز فراموش نکنید.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که این همه گریه که امام علیه السلام به آن اشاره فرموده است برای چیست؟ به یقین این گریه هم گریهٔ شوق است و هم گریهٔ خوف؛ شوق به عالم اعلا و ملکوت آسمان‌ها و قرب پروردگار و عشق به صفات جمال و کمالش و خوف از محروم گشتن از آن نعمت‌های بی‌نظیر و مواهب بی‌مانند است.

مردان خدا همیشه در میان این خوف و رجا و این گریهٔ شوق و گریهٔ ترس به سر می‌بردند، چه رسد به امام علیه السلام که پیشوا و مقتدای همهٔ آنان است.

آن‌گاه در جملهٔ بعد با ادبیاتی دیگر و تشبیهاتی صریح‌تر می‌فرماید: «آیا همان‌گونه که گوسفندان در بیابان، شکم را از علف‌ها پر می‌کنند و می‌خوابند یا گله‌هایی که در آغل‌ها هستند از علف سیر می‌شوند و استراحت می‌کنند، علی هم باید از زاد و توشهٔ خود سیر شود و به استراحت پردازد؟ در این صورت

---

۱. کهف، آیهٔ ۲۳ و ۲۴.

چشمش روشن باد که پس از سال‌ها عمر به چهارپایان رها شدهٔ بی‌شبان و گوسفندانی که آنها را به بیابان برای چرا می‌برند اقتدا کرده است»؛ (**أَ تَمْتَلِئُ السَّائِمَةُ[1] مِنْ رِعْيِهَا[2] فَتَبْرُكَ[3]؟ وَتَشْبَعُ الرَّبِيضَةُ[4] مِنْ عُشْبِهَا[5] فَتَرْبِضَ؟ وَيَأْكُلُ عَلِيٌّ مِنْ زَادِهِ فَيَهْجَعَ[6]! قَرَّتْ إِذاً عَيْنُهُ إِذَا اقْتَدَى بَعْدَ السِّنِينَ الْمُتَطَاوِلَةِ بِالْبَهِيمَةِ الْهَامِلَةِ[7]، وَالسَّائِمَةِ الْمَرْعِيَّةِ[8]!**).

هرچند امام(ع) در این عبارات از خودش سخن می‌گوید؛ ولی در واقع درسی است که به دنیاپرستان می‌دهد آنهایی که جز عیش و نوش هدفی ندارند و شبیه به گوسفندان و چهارپایانی هستند که کار آنها خوردن و خوابیدن است و چقدر برای انسان ننگ است که از اوج عظمت انسانیّت فرود آید و هم‌طراز حیوانات رها شده در بیابان باشد. و به گفتهٔ شاعر:

خواب و خورت ز مرحلهٔ عشق دور کرد
آنگه رسی به دوست که بی خواب و خور شوی



۱. «**السّائِمَة**» به معنای حیوانی است که آن را برای چرا در بیابان رها می‌کنند از ریشهٔ «**سوْم**» بر وزن «**قوم**» به معنای رها کردن حیوان در بیابان برای چریدن است.

۲. «**رِعْیَها**» به معنای علف‌هایی است که حیوان آن را به هنگام چرا می‌خورد از ریشهٔ «**رعی**» بر وزن «**وحی**» به معنای چریدن گرفته شده.

۳. «**تَبْرُک**» از ریشهٔ «**بُروک**» به معنای آرام گرفتن به روی زمین است.

۴. «**الرَّبِیضَة**» به معنای گلهٔ گوسفندان و مانند آن است که به همراه شبان‌ها به آغل خود می‌آیند از ریشهٔ «**رَبْض**» و «**رُبُوض**» بر وزن «**قبض**» و «**قبوض**» به معنای جمع کردن دست و پا و به زمین نشستن حیوانات است.

۵. «**عُشْب**» به معنای گیاهان تر است در مقابل حشیش که به گیاهان خشک گفته می‌شود.

۶. «**یَهْجَع**» از ریشهٔ «**هُجُوع**» بر وزن «**رکوع**» به معنای خواب سبک است.

۷. «**الْهامِلَة**» به معنای حیوان رها شده است از ریشهٔ «**همل**» بر وزن «**حمل**» به معنای رها کردن حیوان بدون چوپان است.

۸. «**الْمَرعیّة**» اسم مفعول است از ریشهٔ «**رَعْی**» بر وزن «**سعی**» به معنای حیوانی است که آن را به چرا برده‌اند.

نکته

ریاضت‌های مشروع و نامشروع

از زمان‌های گذشته مسألهٔ ریاضت در دو شاخهٔ ریاضت جسم و نفس در میان انسان‌ها وجود داشته است. ریاضت جسمانی که همان ورزش‌ها باشد سابقهٔ بسیار طولانی دارد و حتی مسابقات جهانی از یونان قدیم گرفته تا مناطق دیگر چهرهٔ بارزی از آن محسوب می‌شود ریاضت نفس نیز که از طریق ترک مشتهیات نفسانی حاصل می‌گردد و روح انسان را تقویت می‌کند، سابقهٔ طولانی دارد که مرتاضان هندی به آن معروفند و حقیقت آن این است که انسان با ترک خواسته‌های نفس می‌تواند به نیروی عظیمی برسد که گاه توان کارهای خارق العاده‌ای پیدا می‌کند.

البته ریاضت‌های نفسانی نیز به دو هدف انجام می‌شده: اهداف مادّی و اهداف معنوی. اهداف مادّی انجام پاره‌ای از کارهای خارق العاده بوده تا از این طریق به منافعی برسند یا اسم و آوازه‌ای پیدا کنند؛ ولی هدف معنوی آن همان قرب به خداوند و پاک ساختن روح از رذایل اخلاقی و حاکمیّت بر شهوات و ترک منکرات است.

آنچه امام علیه السلام در این نامه با جملهٔ «**إِنَّمَا هِيَ نَفْسِي أَرُوضُهَا بِالتَّقْوَى لِتَأْتِيَ آمِنَةً يَوْمَ الْخَوْفِ الْأَكْبَرِ**» و جملهٔ «**لَأَرُوضَنَّ نَفْسِي رِيَاضَةً تَهِشُّ مَعَهَا إِلَى الْقُرْصِ**» بیان فرموده به قسم دوم از ریاضت معنوی اشاره دارد.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغهٔ خود در ذیل خطبهٔ ۲۲۰ (خطبهٔ ۲۱۴ در شرح ابن ابی الحدید) بحث مشروحی دربارهٔ ریاضت نفس و اقسام آن بیان کرده و دربارهٔ تأثیر گرسنگی در صفای نفس سخن گفته است. سپس کلماتی از فلاسفه و حکما دربارهٔ مکاشفاتی که از ریاضت حاصل می‌شود بیان نموده و از اشعار شعرا نیز در این زمینه شواهدی آورده است.

در احادیث مختلفی از امیرمؤمنان علی علیه السلام به همین مسأله اشاره شده، از جمله در حدیثی در غررالحکم آمده است: «**مَنِ اسْتَدٰامَ رِيٰاضَةَ نَفْسِهِ انْتَفَعَ**؛ کسی که پیوسته نفس خویش را ریاضت دهد (از اشراقات الهیه) بهره‌مند خواهد شد».[1] و در حدیث دیگری در همان کتاب می‌فرماید: «**الشریعة ریاضة النفس**؛ شریعت اسلام ریاضت نفس است».[2]

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که یکی از وصیّت‌های خضر نبی به حضرت موسی علیهما السلام این بود: «**رَضِّ نَفْسَكَ عَلَى الصَّبْرِ تَخْلُص مِنَ الْإِثْمِ**؛ نفس خویش را با شکیبایی ریاضت ده تا از گناه نجات یابی».[3]

در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «**جَوِّعُوا بُطُونَكُمْ وَأَظْمِئُوا أَكْبٰادَكُمْ وأَعِرُوا أَجْسٰادَكُمْ وَطَهِّرُوا قُلُوبَكُمْ عَسٰاكُمْ أَنْ تُجٰاوِزُوا الْمَلَأَ الأَعْلىٰ**؛ شکم‌های خود را گرسنگی دهید و جگرهای خود را تشنگی و بدن‌ها را (از لباس‌های پر زرق و برق) برهنه کنید و دل‌هایتان را پاک سازید تا از فرشتگان فراتر روید».[4]

ولی گاه گروهی به عنوان ریاضت نفس، راه افراط و خطا را پیموده، مرتکب ریاضت‌های بسیار شاق و گاه خطرناک و نامشروع شده‌اند که نمونه‌های آن در احیاء العلوم غزالی و سایر کتب صوفیه فراوان دیده می‌شود.

از جمله نقل است که «شبلی» سردابه‌ای داشت که در آنجا می‌رفت و یک بغل چوب با خود می‌برد و هرگاه غفلتی به دل او در می‌آمد، خویشتن را بدان چوب‌ها می‌زد و گاه بود که همهٔ چوب‌ها می‌شکست. او دست و پای خود را بر دیوار می‌کوبید.[5]

---

۱. غررالحکم، ح ۴۸۰۹.
۲. همان مدرک، ح ۴۷۹۱.
۳. کنزالعمّال، ح ۴۴۱۷۶.
۴. میزان‌الحکمة، ح ۷۵۴۱.
۵. تذکرة الاولیاء، ج ۱، ص ۲۳۵.

در حالات «شیخ ابو سعید» از صوفیان معروف آمده است که در جوانی شب‌ها پس از آنکه اهل خانه به خواب می‌رفتند آهسته برمی‌خاست و به مسجد می‌آمد. در گوشهٔ مسجد چاه آبی بود. طنابی را به وسط چوبی بسته و سر دیگر طناب را به پای خود می‌بست سپس چوب را روی دهانهٔ چاه می‌گذاشت و خود را تا نزدیکی طلوع صبح در چاه معلق می‌ساخت و قرآن می‌خواند.[۱]

دربارهٔ «ابوبکر شبلی» آمده است: در آغازی که مشغول به ریاضت شد سال‌های دراز، شب‌ها نمک در چشم می‌پاشید تا به خواب نرود.[۲] و امثال این کارها که در آثار صوفیه فراوان است.

این‌گونه ریاضت‌های خطرناک و آنچه مایهٔ رسوایی و آبروریزی است از نظر اسلام نامشروع است و باید به شدت از آن پرهیز کرد. در میان مرتاضان هند وبعضی از صوفیه، این گونه ریاضت‌های نامشروع دیده می‌شود که اسلام با آن موافق نیست. بهترین ریاضت، پرهیز از هرگونه گناه و سپس بعضی از مشتهیات نفسانی از مباحات است که در زندگانی پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله و ائمهٔ هدی علیهم السلام و اصحاب و یاران آنها دیده می‌شود که گاه لباس خشن می‌پوشیدند و به غذاهای بسیار ساده قناعت می‌کردند، مقدار قابل ملاحظه‌ای از شب را بیدار می‌ماندند وبه عبادت پرودگار می‌پرداختند و این ریاضت‌ها نوری بر نورانیّت آنها می‌افزود.

در خطبهٔ ۲۰۹ نهج‌البلاغه داستان افراط و تفریط دو برادر به نام علاء بن زیاد و عاصم بن زیاد را خواندیم که یکی بسیار زندگی مرفهی داشت و دیگری به کلی دست از کار کشیده و در گوشه‌ای از خانه مشغول عبادت بود و امام علیه السلام به هر دو ایراد فرمود. شرح این مطلب را در جلد هشتم همین کتاب، صفحهٔ ۱۲۵ به

---

۱. تاریخ تصوف دکتر غنی، ص ۳۶۱.
۲. تذکرة الاولیاء، ج ۲، ص ۱۶۴.

بعد مطالعه فرمایید.

کوتاه سخن اینکه مسألهٔ ریاضت شرعیّه هم در نهج‌البلاغه و هم در روایات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل‌بیت علیهم السلام فراوان آمده است و به یقین آثار مثبتی در روحانیّت و نورانیّت دارد؛ ولی چنان نیست که به همه توصیه شده باشد. به همین دلیل در آیاتی از قرآن مجید و روایات متعدّدی دیده می‌شود که به عموم، اجازه داده شده از لذّات حلال بهره‌مند گردند و ضمن بهره‌گیری از این نعمت‌ها خدا را سپاس گویند: «﴿**يا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّباتِ وَاعْمَلُوا صالِحاً إِنِّي بِما تَعْمَلُونَ عَليمٌ**﴾؛ ای پیامبران! از غذاهای پاکیزه بخورید و عمل صالح انجام دهید، که من به آنچه انجام می‌دهید دانا هستم».[1]

* * *

۱. مؤمنون، آیهٔ ۵۱.

بخش هفتم

طُوبَى لِنَفْسٍ أَدَّتْ إِلَى رَبِّهَا فَرْضَهَا، وَعَرَكَتْ بِجَنْبِهَا بُؤْسَهَا، وَهَجَرَتْ فِي اللَّيْلِ غُمْضَهَا، حَتَّى إِذَا غَلَبَ الْكَرَى عَلَيْهَا افْتَرَشَتْ أَرْضَهَا، وَتَوَسَّدَتْ كَفَّهَا، فِي مَعْشَرٍ أَسْهَرَ عُيُونَهُمْ خَوْفُ مَعَادِهِمْ، وَتَجَافَتْ عَنْ مَضَاجِعِهِمْ جُنُوبُهُمْ، وَهَمْهَمَتْ بِذِكْرِ رَبِّهِمْ شِفَاهُهُمْ، وَتَقَشَّعَتْ بِطُولِ اسْتِغْفَارِهِمْ ذُنُوبُهُمْ، ﴿أُولٰئِكَ حِزْبُ اللهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾. فَاتَّقِ اللهَ يَا ابْنَ حُنَيْفٍ، وَلْتَكْفُفْ أَقْرَاصُكَ، لِيَكُونَ مِنَ النَّارِ خَلَاصُكَ.

ترجمه

خوشا به حال آن کس که وظیفهٔ واجب خود را در برابر پروردگارش انجام داده و مشکلات را با تحمل از میان برداشته و خواب را در (بخشی از) شب کنار گذارده و آن‌گاه که بر او غلبه کند، روی زمین دراز کشد و کف دست را بالش خود کند (و مختصری استراحت نماید). (این انسان) در زمرهٔ گروهی باشد که (این اوصاف را دارند:) خوف معاد خواب را از چشم‌هایشان ربوده و پهلوهایشان برای استراحت در خوابگاهشان قرار نگرفته و همواره لب‌هایشان آهسته به ذکر پروردگارشان مشغول است، بر اثر استغفارهای طولانی گناهانشان از میان رفته است. «آنها حزب خدا هستند، آگاه باشید که حزب الله رستگارانند»، بنابراین ای پسر حنیف از خدا بترس و باید همان قرص‌های نان تو، تو را از غیر آن (و شرکت در میهمانی‌های اشرافی) باز دارد تا سبب خلاصی تو از آتش دوزخ گردد.

شرح و تفسیر

ای فرماندار! از شرکت در میهمانی‌های اشرافی بپرهیز!

امام علیه السلام در هفتمین و آخرین بخش از این نامهٔ پر معنا توصیف بلیغی دربارهٔ انسان‌های کامل و به تعبیر دیگر «حزب الله» دارد، حضرت سه عمل و چهار صفت را برای آنها بیان می‌کند و می‌فرماید: «خوشا به حال آن کس که وظیفهٔ واجب خود را در برابر پروردگارش انجام داده و مشکلات را با تحمل از میان برداشته و خواب را در (بخشی از) شب کنار گذارده و آن‌گاه که بر او غلبه کند روی زمین دراز کشد و کف دست را بالش خود کند (و مختصری استراحت نماید)»؛ (**طُوبَى [1] لِنَفْسٍ أَدَّتْ إِلَى رَبِّهَا فَرْضَهَا، وَعَرَكَتْ [2] بِجَنْبِهَا بُؤْسَهَا [3] وَهَجَرَتْ فِي اللَّيْلِ غُمْضَهَا [4]، حَتَّى إِذَا غَلَبَ الْكَرَى [5] عَلَيْهَا افْتَرَشَتْ أَرْضَهَا وَتَوَسَّدَتْ [6] كَفَّهَا**).

اشاره به اینکه کسانی محبوب درگاه پروردگار هستند که به هنگام روز به انجام فرایض و تکالیف فردی و اجتماعی می‌پردازند و به هنگام شب با خدای خود خلوت می‌کنند و به در خانهٔ او می‌روند و به راز و نیاز و مناجات می‌پردازند و هنگامی که خواب بر آنها غلبه می‌کند به استراحت مختصری قناعت می‌کنند آن هم نه در رختخواب‌های گران قیمت و بر بالش‌های نرم، بلکه بر زمین دراز می‌کشند و دست را بالش خود قرار می‌دهند.

---

۱. «**طُوبى**» مؤنث «**اَطْيب**» است و مفهوم گسترده‌ای دارد که پاکیزه‌ترین و بهترین همهٔ نیکی‌ها را شامل می‌شود و در این گونه موارد شبیه دعاست که برای افرادی گفته می‌شود.

۲. «**عَرَكَت**» از ریشهٔ «**عَرْک**» بر وزن «**أرک**» در اصل به معنای مالش دادن است سپس به تأثیرگذاری بر هر چیزی که در نتیجه نابود شود و از بین رود اطلاق شده است.

۳. «**بُؤس**» به معنای هرگونه ناراحتی در مقابل نعمت و راحتی است.

۴. «**غُمْض**» این واژه از «**غُموض**» گرفته شده که به معنای چشم‌پوشی و دیده بر هم نهادن و مخفی شدن است سپس به حالت خواب که انسان در آن حالت دیده بر هم می‌نهد اطلاق شده و در جملهٔ بالا همین معنا اراده شده است.

۵. «**كَرَى**» به معنای خواب و خوابیدن است.

۶. «**توسّد**» از ریشهٔ «**وسادة**» به معنای بالش گرفته شده است.

اشاره به اینکه عابد کسی نیست که شب و روز در گوشه‌ای مشغول عبادت باشد. عابد کسی است که به هنگام روز بـه ادای فـرایـض فـردی و اجـتماعی می‌پردازد و شب هنگام به در خانهٔ خدا می‌رود همان‌گونه که در حدیثی از امام سجاد علیه السلام آمده است که: «**مَنْ عَمِلَ بِمَا افْتَرَضَ اللهُ عَلَيْهِ فَهُوَ مِنْ أَعْبَدِ النَّاسِ**؛ کسی که عمل به واجبات الهی کند عابدترین مردم است».[۱]

همین معنا به صورت جامع‌تری در کلام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «**يَا عَلِيُّ ثَلَاثٌ مَنْ لَقِيَ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ بِهِنَّ فَهُوَ مِنْ أَفْضَلِ النَّاسِ مَنْ أَتَى اللهَ بِمَا افْتَرَضَ عَلَيْهِ فَهُوَ مِنْ أَعْبَدِ النَّاسِ وَمَنْ وَرِعَ عَنْ مَحَارِمِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فَهُوَ مِنْ أَوْرَعِ النَّاسِ وَمَنْ قَنِعَ بِمَا رَزَقَهُ اللهُ فَهُوَ مِنْ أَغْنَى النَّاسِ**؛ پیغمبر اکـرم صلی الله علیه و آله خـطاب بـه امـیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: یا علی کسی که خدا را در قیامت ملاقات کند در حالی که این سه کار را انجام داده باشد با فضیلت‌ترین مردم است: کسی که در صحنهٔ محشر وارد شود در حالی که واجبات خود را انجام داده باشد عابدترین مـردم است و کسی که از محرمات الهی بپرهیزد با تقواترین مردم است و کسی که به آنچه خدا به او داده است قانع باشد توانگرترین مردم است».[۲]

جملهٔ «**افْتَرَشَتْ أَرْضَهَا وَتَوَسَّدَتْ كَفَّهَا**» اشاره به نهایت قناعت آنهاست کـه آنها انتظار ندارند در بسترهای نرم و راحت آسوده بخوابند؛ بـه عـلاوه چـنین بسترهایی کمتر به انسان اجازه می‌دهد که سحرگاهان از خواب برخیزد و رو به درگاه خدا آورد.

آن‌گاه در ادامهٔ این سخن می‌افزاید: «(این انسان) در زمرهٔ گروهی باشد کـه (ایـن اوصـاف را دارنـد:) خـوف مـعاد خـواب را از چشـم‌هایشان ربـوده و پهلوهایشان برای استراحت در خوابگاهشان قرار نگرفته و همواره لب‌هایشان

---

۱. کافی، ج ۲، ص ۸۴، روایت ۷.

۲. من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۵۸، ح ۵۷۶۲.

آهسته به ذکر پروردگارشان مشغول است، بر اثر استغفارهای طولانی گناهانشان از میان رفته است»؛ (**فِي مَعْشَرٍ أَسْهَرَ**[1] **عُيُونَهُمْ خَوْفُ مَعَادِهِمْ، وَتَجَافَتْ**[2] **عَنْ مَضَاجِعِهِمْ**[3] **جُنُوبُهُمْ، وَهَمْهَمَتْ**[4] **بِذِكْرِ رَبِّهِمْ شِفَاهُهُمْ، وَتَقَشَّعَتْ**[5] **بِطُولِ اسْتِغْفَارِهِمْ ذُنُوبُهُمْ**).

این تعبیرات در واقع برگرفته از قرآن مجید است آنجاکه در اوصاف مؤمنان واقعی می‌فرماید: «﴿**تَتَجافىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَطَمَعاً وَمِمّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ**﴾؛ پهلوهایشان از بسترها دور می‌شود (و شبانگاه به پا می‌خیزند و رو به درگاه خدا می‌آورند) و پروردگار خود را با بیم و امید می‌خوانند و از آنچه به آنان روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند».[6]

در جای دیگر می‌فرماید: «﴿**كانُوا قَليلاً مِنَ اللَّيْلِ ما يَهْجَعُونَ * وَبِالْأَسْحارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ**﴾؛ آنها کمی از شب را می‌خوابیدند * و در سحرگاهان استغفار می‌کردند».[7]

در ادامهٔ این سخن با استفاده از آیه‌ای از قرآن مجید این افراد را به عنوان حزب الله معرفی کرده می‌فرماید: «آنها «حزب الله»اند؛ بدانید «حزب الله» پیروزان و رستگارانند»؛ ﴿**أُولٰئِكَ حِزْبُ اللهِ أَلاَ إِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ**﴾.[8]

سرانجام، امام علیه السلام نامهٔ پربار و آموزندهٔ خود را با این جمله که خطاب به

---

۱. «**أَسْهَرَ**» از ریشهٔ «**سَهَر**» بر وزن «**سفر**» به معنای بیدار ماندن است.

۲. «**تَجافَتْ**» از ریشهٔ «**تَجافی**» به معنای دوری گزیدن گرفته شده و ریشهٔ اصلی آن «**جفاء**» به معنای دوری کردن است.

۳. «**مَضاجِع**» جمع «**مضجع**» به معنای خوابگاه است.

۴. «**هَمْهَمَتْ**» از ریشهٔ «**هَمْهَمة**» به معنای سخن گفتن آهسته است.

۵. «**تَقَشَّعَتْ**» از ریشهٔ «**تَقَشَّع**» بر وزن «**توقع**» به معنای از میان رفتن و پراکنده شدن است از ریشهٔ «**قَشْع**» بر وزن «**مشق**» به معنای بر طرف ساختن گرفته شده است.

۶. سجده، آیهٔ ۱۶.

۷. ذاریات، آیهٔ ۱۷ و ۱۸.

۸. مجادله، آیهٔ ۲۲.

عثمان بن حـنیف و هـدف هـمۀ انسـان‌های طـالب سـعادت است پـایان داده می‌فرماید: «بنابراین ای پسر حنیف از خدا بترس و باید همان قرص‌های نان تو، تو را از غیر آن (و شرکت در میهمانی‌های اشرافی) باز دارد تا سبب خلاصی تو از آتش دوزخ گردد»؛ (**فَاتَّقِ اللهَ يَا ابْنَ حُنَيْفٍ، وَلْتَكْفُفْ**[1] **أَقْرَاصُكَ، لِيَكُونَ مِنَ النَّارِ خَلَاصُكَ**).

زیرا آلودۀ آن گونه میهمانی‌ها و سفره‌ها شدن که گرسنگان هرگز بـه آن راه ندارند و مدعوین آن تنها اشراف و ثروتمندانند و غالباً آلوده به مال حرام، تو را از یاد خدا و قیامت و از یاد محرومان دور می‌سازد و بار سنگین گناه را بر دوش تو می‌نهد و سبب گرفتاری تو در قیامت می‌شود.

در تاریخ مروج الذهب آمده است که روزی «شریک بن عبد الله» بر «مهدی عباسی» وارد شد. مهدی به او گفت: باید یکی از سه کار را بپذیری! شریک سؤال کرد: آن سه کار چیست؟ گفت: یا باید منصب قضاوت را از طرف من بپذیری یا به فرزندانم تعلیم دهی و حدیث بیاموزی و یا لا اقل یک وعدۀ غذا مهمان من باشی. شریک فکری کرد و گفت: از همه ساده‌تر یک وعده میهمان بودن است. مهدی عباسی او را نزد خود نگه داشت و به آشپز خود دستور داد که انواعی از غذاهای لذیذ مغز که با شکر مخصوص و عسل تهیّه می‌شد برای او فراهم سازد. هنگامی که شریک آن غذای چرب و شیرین را خورد سرآشپز خلیفه گفت این پیرمرد بعد از این غذا روی سعادت نخواهد دید. فضل بن ربیع (وزیر مهدی) گفت: اتفاقاً همین‌گونه شد؛ شریک بعد از این داستان، هم تعلیم اولاد خلیفه را به عهده گرفت و هم منصب قضا را پذیرفت و جالب اینکه روزی شریک با مسئول پرداخت امور مالی گفت‌وگو کرد و از کمبود حقوق خود شکایت داشت. مسئول

---

۱. «**وَلْتَكْفُفْ**» از ریشۀ «**كفّ**» به معنای بازداشتن گرفته شده؛ ولی در بسیاری از نسخ نهج‌البلاغه و شروح آن «**وَلْتَكْفِكَ**» از ریشۀ «**كفايت**» آمده است؛ یعنی قرص‌های نان تو برای تو کافی باشد و به سراغ سفره‌های رنگین نروی.

امور مالی گفت: مگر خیال می‌کنی به ما مال التجاره‌ای فروختی که این گونه طلب‌کاری می‌کنی؟ شریک گفت: آری به خدا سوگند از مال التجاره گران‌بهاتر به شما فروختم من دینم را به شما فروختم.[1]

آری ممکن است لقمهٔ چرب و لذیذ حرام، آثار عجیبی در انسان بگذارد. اگر شریک عاقلانه با این مسأله برخورد می‌کرد و تنها تعلیم فرزندان خلیفه را بر عهده می‌گرفت، ای بسا ممکن بود آنها را به حقیقت اسلام آشنا سازد و از ظلم و ستم آنها در آینده بکاهد.

نکته‌ها

۱. زهد در عین بهره‌گیری از مواهب الهی

با مطالعهٔ دقیق این نامه پرسش پیش می‌آید که آیا استفاده کردن از سفره‌های رنگین و نعمت‌های گوناگون الهی از دیدگاه اسلام ممنوع است یا مجاز و آیا میان زهد اسلامی و بهره‌گیری از مواهب پروردگار تضادی وجود دارد؟ سخن در این زمینه بسیار است. فشرده و عصارهٔ آن را می‌توان چنین بیان کرد:

روایات زیادی داریم که تشویق به زهد می‌کند و می‌گوید: «**اَلزَّهٰادَةُ فِي الدُّنْيٰا لَيْسَتْ بِتَحْرِيمِ الْحَلاٰلِ وَلاٰ إِزٰالَةِ الْمٰالِ وَلٰكِنَّ الزَّهٰادَةَ فِي الدُّنْيٰا أَنْ لاٰ تَكُونَ بِمٰا فِي يَدَيْكَ أَوْثَقُ مِمَّا فِي يَدِ اللهِ**؛ زهد در دنیا به این نیست که حلال را بر خود حرام کنی و اموال خویش را ضایع گردانی؛ ولی زهد در دنیا این است که به آنچه داری بیش از آنچه نزد خداست دلبسته نباشی».[2]

در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده است: «**الزَّهَادَةُ قِصَرُ الْأَمَلِ**

---

۱. مروج الذهب، ج ۳، ۳۱۰.

۲. این سخن از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در سنن ترمذی، ص ۲۴۴۳ آمده. این حدیث در وسائل الشیعة ج ۱۱، ص ۳۱۵، حدیث ۱۳ بابُ اِسْتحبابِ الزُّهْدِ فِی الدُّنْیا وَحَدَّ الزُّهْدِ از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است.

وَالشُّكْرُ عِنْدَ النِّعَمِ وَالتَّوَرُّعُ عِنْدَ الْمَحَارِمِ؛ زهد، کوتاه کردن دامنهٔ آرزوها و شکر هنگام برخورداری از نعمت‌ها و پرهیزکاری در برابر حرام‌هاست».[۱]

در حدیث دیگری از امام صادقعليه‌السلام می‌خوانیم: «**ثَلَاثَةُ أَشْيَاءَ لَا يُحَاسِبُ اللهُ عَلَيْهَا الْمُؤْمِنَ طَعَامٌ يَأْكُلُهُ وَثَوْبٌ يَلْبَسُهُ وَزَوْجَةٌ صَالِحَةٌ تُعَاوِنُهُ وَتُحْصِنُ فَرْجَهُ**؛ سه چیز است که خداوند روز قیامت مؤمن را بر آن محاسبه نمی‌کند: غذایی که آن را می‌خورد و لباسی که می‌پوشد و همسر صالحی که او را کمک می‌کند و از آلودگی به گناه حفظ می‌نماید».[۲]

از این روایت معلوم می‌شود که استفاده از این مواهب منافاتی با زهد ندارد و همچنین آیات و روایات دیگر که ذکر همهٔ آنها در خور کتابی مستقل است.

اما در برابر اینها، در روایاتی می‌خوانیم که توصیه به ترک لذات دنیا شده و ترک استفادهٔ مشروع از مواهب گستردهٔ الهی نیز نیکو شمرده شده است. از جمله:

در حدیث معروفی می‌خوانیم که علیعليه‌السلام در شب شهادت خود بعد از آنکه به نان و نمک افطار کرد و از آنچه غیر از آن در سفره بود صرف نظر فرمود، خطاب به دخترش چنین گفت: «**يَا بُنَيَّةَ مَا مِنْ رَجُلٍ طَابَ مَطْعَمُهُ وَمَشْرَبُهُ وَمَلْبَسُهُ إِلَّا طَالَ وُقُوفُهُ بَيْنَ يَدَيِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ**؛ دخترم هیچ‌کس نیست که از طعام خوب و نوشیدنی گوارا و لباس نیکو استفاده کند مگر اینکه روز قیامت در پیشگاه خداوند عزّوجلّ مدت زیادی برای حساب باید بایستد».[۳]

در حدیث دیگری که در کنز العمال از امیرمؤمنان علیعليه‌السلام نقل شده، آمده

---

۱. نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۸۱.
۲. بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۲۹۹.
۳. همان مدرک، ج ۴۲، ص ۲۷۶.

است: «**فِي حَلاٰلِهٰا حِسٰابٌ وفِي حَرٰامِهٰا عِقٰابٌ، فَدَعِ الْحَلاٰلَ لِطُولِ الْـحِسٰابِ وَدَعِ الْحَرٰامَ لِطُولِ الْعَذٰابِ**؛ در حلال دنیا حساب و در حرامش عقاب است، بنابراین از پاره‌ای از حلال‌ها به موجب طول حساب صرف نظر کنید و از حرام به سبب طول عذاب چشم بپوشید».[1]

به نظر می‌رسد جمع میان این آیات و روایات به یکی از طرق زیر است:

۱. استفاده از مواهب الهی حکمی است عام و روی آوردن به زهد حکمی است برای خواص.

۲. روایات زهد برای این است که روی آیات و روایات بهره‌گیری از نعمت‌های مادّی تأثیر بگذارد و از افراط و فرو رفتن در آن بکاهد؛ مبادا مردم غرق در لذات شوند و راه افراط را بپویند.

۳. پیشوایان دین و اسوه‌ها و قدوه‌ها باید زندگی خود را همچون زندگی ضعفای امّت قرار دهند تا سختی معیشت، زیاد آنها را آزار ندهد.

۴. پوییدن راه زهد آرامش روحی به همه حتی غیر پیشوایان می‌دهد، چرا که غرق ناز و نعمت بودن در حالی که دیگران در زحمتند روح را آزار می‌دهد و از نظر عاطفی ناپسند است.

۵. با توجّه به اینکه حلال حساب دارد، گروهی زندگی ساده را بر زندگی مرفه ترجیح می‌دهند تا طول وقوف در عرصهٔ قیامت برای حساب نداشته باشند.

دربارهٔ حقیقت زهد و جمع میان این دستور اسلامی و برخورداری از مواهب الهی که در آیات و روایات به آن اشاره شده است، در ذیل خطبهٔ ۸۱، جلد سوم همین کتاب نیز بحث‌هایی آمده است. همچنین می‌توانید به کتاب دائرة المعارف فقه مقارن، جلد دوم، «بحث زهد و شکوفایی اقتصادی» مراجعه کنید.

۶. افزون بر همه گرایش به زهد و چشم‌پوشی از پاره‌ای لذات مادّی یکی از

---

۱. کنزالعمال، ح ۸۵۶۶.

عوامل پرورش روح و تزکیهٔ نفوس است، همان‌گونه که در بحث ریاضت نفس در شرح همین نامه آمده است.

۲. حزب الله کیانند؟

آنچه امام علیه السلام در پایان این نامه دربارهٔ حزب الله بیان فرموده برگرفته از آیات قرآن مجید است.

این تعبیر در دو آیه از قرآن مجید آمده نخست در آیهٔ ۵۶ سورهٔ مائده است که می‌فرماید: «﴿**وَمَنْ يَتَوَلَّ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَـنُوا فَـإِنَّ حِـزْبَ اللّٰهِ هُـمُ الْـغٰالِبُونَ**﴾؛ وکسانی که ولایت خدا و پیامبر او و افراد با ایمان[1] را بپذیرند (پیروزند؛) زیرا حزب خدا (گروه خداپرستان) پیروزند».

در این آیه پذیرش ولایت الهی و اولیای الهی از اوصاف حزب الله شمرده شده است.

در آیهٔ ۲۲ سورهٔ مجادله نیز می‌فرماید: «﴿**لاٰ تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوٰادُّونَ مَنْ حَادَّ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كٰانُوا آبٰاءَهُمْ أَوْ أَبْنٰاءَهُمْ أَوْ إِخْوٰانَـهُمْ أَوْ عَشِـيرَتَهُمْ أُولٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمٰانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنّٰاتٍ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ خٰالِدِينَ فِيهٰا رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولٰئِكَ حِزْبُ اللّٰهِ أَلاٰ إِنَّ حِزْبَ اللّٰهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ**﴾؛ هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی‌یابی که با دشمنان خدا و پیامبرش دوستی کنند، هرچند پدران یا فرزندان یـا بـرادران یـا خویشاوندانشان باشند؛ آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحهٔ دل‌هایشان نوشته و با روحی از ناحیه خود آنها را تأیید فرموده، و آنها را در باغ‌هایی بهشتی وارد می‌کند که نهرها از پای درختانش جاری است. جاودانه در آن می‌مانند؛ خدا

---

۱ . مؤمنان در اینجا به قرینهٔ آیهٔ قبل اشاره به امیرمؤمنان علی علیه السلام است که آیـهٔ ولایت و بـخشیدن خـاتم در حال رکوع در شأن آن حضرت نازل شده است.

از آنها خشنود است و آنان نیز از خدا خشنودند؛ آنها «حزب الله»اند؛ بدانید «حزب الله» پیروزان و رستگارانند».

در آیهٔ نخست همان‌گونه که اشاره شد حزب الله به عنوان ولایت پذیری خدا و اولیای الهی وصف شده‌اند و در این آیه با وصف «بَغْض فی الله» و عداوت با دشمنان حق معرفی شده‌اند. از مجموع این دو آیه، مسألهٔ «حُبّ فی الله» و «بُغْض فی الله» به عنوان اوصاف آنها استفاده می‌شود. آنچه امام علیه السلام در این نامه آورده که حزب الله را به عنوان سحرخیزان و شب زنده‌داران و عابدان و زاهدان معرفی کرده در واقع با آنچه در قرآن آمده است لازم و ملزوم یکدیگرند.

